

قرآن مبین

(۴۳)

سوره فاطر

بسم الله الرحمن الرحيم

سوره فاطر

عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَنْ قَرَأَ الْحَمْدَيْنِ جَمِيعاً حَمْدَ سَبَّأٍ وَحَمْدَ فَاطِرٍ مَنْ قَرَأَهُمَا فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ لَمْ يَزَلْ فِي لَيْلَتِهِ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَكَلَاءَتِهِ وَمَنْ قَرَأَهُمَا فِي نَهَارِهِ لَمْ يُصِبْهُ فِي نَهَارِهِ مَكْرُوهٌ وَأُعْطِيَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَخَيْرِ الْآخِرَةِ مَا لَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبِهِ وَلَمْ يَبْلُغْ مَنَاهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۳۸۰ / وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۲۵۳

ابن اذینه گوید: امام صادق (ع) فرمود: «هرکس دو سوره‌ی سبأ و فاطر را که با کلمه‌ی حمد آغاز می‌شوند به هنگام شب تلاوت کند تمام آن شب را در پناه و امان خداوندی به سر خواهد برد، و چنانچه این دو سوره را در روز بخواند، در آن روز به هیچ چیز ناگوار و ناپسندی گرفتار نخواهد شد، و آن قدر از خیر دنیا و آخرت به او عنایت می‌شود که هرگز بر دلش خطور نکرده، و [حتی] تصوّر آن را [هم] نمی‌کرده است».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنَحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ ۱

حمد تنها از آن خدایی است که فاطر آسمان‌ها و زمین است؛ او که فرشتگان را رسولان خود قرار داد. فرشتگانی که دو، سه و چهار بال دارند (گوناگون هستند). هر آنچه را اراده کند در خلقت می‌افزاید. خداوند بر هر کاری توانا است. ۱

کلیدواژه‌ی این سوره فطر است. هم نام سوره می‌باشد، و هم مطلع سوره است. فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ چندین بار در قرآن تکرار شده است. باید در این فقره دقتی مضاعف داشت. استعمال واژگان مختلف باید افاده‌ی دلیل و معنایی داشته باشد. خداوند متعال می‌توانست به جای فاطر مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن از خلق استفاده کند. بنابراین میان فطر و خلق باید تفاوتی باشد. در ابتدا معنای فطر را از کتب لغت پی بگیریم.

مقایس: يدلّ على فتح شيء و ابرازه.

راغب: الشق طولا.

مجمع البيان: الفطر الشق عن امر الله كما ينفطر الورق عن الشجر. و منه فطر الله الخلق لأنه بمنزلة ما شق منه فظهر.

مرحوم مصطفوی رحمة الله علیه بررسی شایسته‌ای در واژه کرده‌اند. تصاویر این بخش از کتاب شریف التحقیق به طور کامل ضمیمه می‌گردد.

والتحقيق :

أنَّ الأصل الواحد في المادّة: هو إحداث تحوّل يوجب نقض الحالة الأوّليّة، كالتحوّلات العارضة المحدثّة بعد الخلق الأوّل، وهذا المعنى يصدق على التقدير والخلق والإحداث والإبداع في المرتبة الثانية. وعلى الصدع والشقّ والاختلال بالنسبة إلى الحالة السابقة. وعلى الفتح والإبراز والحلب والعجن والإفطار بمناسبة إحداث حالة. فالتقيدان لازم أن يلاحظا في الأصل.

تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ - ١٩ / ٩٠.

تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقَهُنَّ - ٤٢ / ٥.

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ - ٨٢ / ١.

السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا - ٧٣ / ١٨.

الانفطار انفعال، ويدلّ على القبول والتأثير في قبال الحوادث والشدائد العظيمة من دون اختيار. والتفطّر تفعل، ويدلّ على الطوع والاختيار في مواجهة أمور توجب اختيار التحوّل في الحالة الفعلية. وهذا كما في قوله تعالى:

لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.

ومقابلة التفطّر بالانشقاق في الآية الأولى: تدلّ على أنّ التفطّر غير الانشقاق المطلق، ثمّ إنّ المناسب بالسمّوات جمعاً وبالسماء مطلقاً: هو التحوّل في حالتها لا الانشقاق، فإنّ الانشقاق إنّما يتحقّق في الموضوع المتشخّص المعيّن غالباً.

فالفاطر من أسماء الله عزّ وجلّ: ويدلّ على من أوجد أحوالاً وأبدع كميّات حادثّة بعد الخلق الأوّل في مقام الربوبية والتربية:

قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ وَتَعَدَّى فَلِئَالِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ - ٦ / ١٤.

بَلْ رَبِّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ - ٥٦ / ٢١.

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ - ١ / ٣٥.

إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي - ٥١ / ١١.

فتستعمل المادة فيما يناسب المعنى المذكور، كما في مقام إعطاء الأجر، والحمد، والربوبية، والولاية، وغيرها.

وأما مفاهيم الخالقية والإيجاد والإبداع والإبداء والاختراع: فهي راجعة إلى أصل التكوين العام، وهو قبل الربوبية والولاية ومرتبة الحمد والأجر. ويدلّ على الأصل قوله تعالى:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ - ٣٠ / ٣٠.

الدين: إسم مصدر، وهو نفس الإنقياد قبال مقررات معينة من حيث هو، وهذا هو الفطرة والحالة الحادثة والكيفية العارضة بعد التكوين، وهذه الفطرة هي التي قد جبّل الناس عليها، وقد وقع برنامج حياتهم وجريان معاشهم المقرر المقدّر على هذه الفطرة.

والخلق: هو إيجاد أمر على كيفية مخصوصة، فيشمل الفطر أيضاً، فقله تعالى - لا تبدل لخلق الله - كالكبرى الكلية.

وأما الدين القيم: فإنه مرتبط بالفطر والخلق التكويني، وهو أمر حقّ يطابق التكوين وفي جهة استمراره.

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ - ٥١ / ١٧.

سبق أن الإعادة عبارة عن الرجوع إلى عمل في المرتبة الثانية، وليس معناه

الإيجاد والتكوين ثانياً، فإنّ التكوين بشيء معدوم: لا يصحّ إطلاق الإعادة عليه، بل هو تكوين مستقلّ ابتدائيّ، فالبعث في المعاد ليس تكويناً وإبداءً، بل إعادة فطر، وفطر ثانويّ على كيفية مخصوصة.

فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ - ٣ / ٦٧.

يراد حدوث حالات عارضة تخالف الخلق السابق وتنقض النظم والتقدير

الأول.

الميزان: الفطر- على ما ذكره الراغب- هو الشق طولاً وإطلاق الفاطر عليه تعالى بعناية استعارية كأنه شق العدم فأخرج من بطنها السماوات والأرض فمحصل معناه أنه موجد السماوات والأرض إيجاداً ابتدائياً من غير مثال سابق، فيقرب معناه من معنى البديع والمبدع والفرق بين الإبداع والفطر أن العناية في الإبداع متعلقة بنفي المثال السابق وفي الفطر بطرد العدم وإيجاد الشيء من رأس لا كالصانع الذي يؤلف مواد مختلفة فيظهر به صورة جديدة لم تكن.

چنانکه مشهود است اکثر لغویون و مفسرین، فطر را به واسطه‌ی شقّ طولی، خلق از عدم بحث، بدون مثال پیشین معنا کرده‌اند. عبارت خلق از عدم که اکنون تبدیل به اصطلاح شده است، گزاره‌ای فلسفی است. اکثر فلاسفه‌ی اسلامی قائل به خلق از عدم هستند. فارغ از صحّت و عدم صحّت آن که در این مقال نمی‌گنجد، این تعبیر نمی‌تواند معنای واژه باشد. اولاً در کتب لغت پیشین چنین معنایی نیامده است. ثانیاً معنای واژه را نمی‌توان با پیشینه‌ای فلسفی معنا کرد. ثالثاً اگر فطر را خلق از عدم بحث بدون مثال پیشین معنا کنیم، تفاوتش با خلق چه خواهد بود؟ خلق دربارهی غیر خداوند که معنا ندارد. بر فرض که آفرینش از عدم صحیح باشد، خلق و فطر هر دو حاوی این معنا خواهند بود. و قطعاً خداوند متعال مطابق با الگویی عالم را خلق نکرده است. بنابراین هر دو واژه به یک معنا خواهند بود.

به نظر حقیر فطر روی دیگری از خلق را بیان می‌کند. فطر در لغت تغییر از حالتی به حالت دیگر است، به نحوی که حالت سابق از میان رفته و حالت جدیدی عارض شود. وقتی دربارهی خداوند استعمال شده است، می‌تواند مراد این باشد که حالت پیشین را عدم باشد یا نباشد، از میان برده و وجود می‌بخشد. لطافتی در فطر هست، این که تغییر حالت‌ها در موجودات دائمی است. یعنی هر آن از بود قبل به بود دیگری تحوّل می‌یابد. بنابراین فطر بیان‌کننده‌ی تجلّی و فیض دائم خداوند می‌باشد.

خب وقتی با چنین خدایی مواجه هستیم که آسمان‌ها، زمین، و همه‌ی هستی را آن به آن فیض می‌بخشد و رنگ تازه‌ای می‌زند؛ تنها حمد باید کرد و زبان فرو بست. دقّت در معنای عرض شده برای فطر، انحصار حمد در خداوند متعال را نیز افاده می‌کند.

دو آیه‌ای که در افاده‌ی این معنا جامعیت دارند را نقل می‌کنیم:

آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی زمر: قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

آیه‌ی ۱۰۱ سوره‌ی یوسف: رَبُّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ.

تأمل در این آیات راه‌گشای معارف عمیقی خواهد بود ان‌شاءالله.

در ادامه‌ی کریمه بیانی درباره‌ی فرشتگان آمده است: جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرَبَاعَ؛ بحث‌های فراوانی در خصوص این فقره از آیه شده است. به نظر حقیر چنان که بارها عرض شد این مباحث بی‌فایده است. اولاً در قرآن به بیش از این اشاره نشده است. ثانیاً دانش بیشتر از آنچه در کریمه بیان شده به هیچ کار انسان نمی‌آید. معنا روشن است؛ خداوند می‌فرماید ملائکه را فرستادگان و مأموران خود قرار داده است. این فرشتگان مختلفند؛ برخی دو بال دارند، برخی سه و برخی چهار بال. معلوم است که این عبارت نشان‌دهنده‌ی تفاوت ملائکه در نوع و مأمویت است. بال با آنچه ما در ذهن خود از کودکی درباره‌ی فرشتگان تصویر کرده‌ایم قطعاً متفاوت است. بیش از این نیز به کار ما نمی‌آید. خداوند می‌خواهد بفرماید فرشتگانی در عالم هستند که گوناگونند، وظائف مختلفی نیز برعهده‌شان است.

يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ جمع‌بندی این آیه بسیار مهم است. او که فرشتگان را گوناگون آفرید، آسمان‌ها و زمین را نیز وسیع آفرید. آسمان چنان است که گویا بی‌پایان و لایتناهی است. خداوند است که هر چه را بخواهد می‌افزاید. این همه وسعت و کمال از فاطر بودن خداوند متعال است. هرچه انسان قابلیت درک خود را فزون‌تر کند، فی‌الضبط خداوند متعال را بیشتر دریافت می‌کند، و هرچه دریافتش بیشتر باشد، قابلیت درکش فزون‌تر می‌گردد: يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ.

مطلب مهم دیگری نیز از این فقره قابل استفاده است. این که خداوند مخلوقات را یکسان نیافرید. به هر چه در خلقت نظر کنیم، با دیگری متفاوت است. هر کدام بنا به نحوه زندگی و هدفشان آفریده شده‌اند. در انسان نیز همین گونه است. انسان نه قدرت حیوانات را دارد، نه توان تطبیق با محیط آن‌ها را. همه‌ی قوای پنج‌گانه‌اش از اکثر حیوانات به مراتب ضعیف‌تر است. این تفاوت در خلقت ناشی از تفاوت در نحوه زندگی و هدف است. حال اگر انسان جایش را در هستی درست نفهمید، به دنبال تقویت قوای خود می‌رود، تا در نهایت به حیوانات نزدیک شود! تفاوت دوم در خلقت خود انسان‌ها با هم است. هیچ دو انسانی در هستی یکسان نیستند. هر کدام خصوصیتی دارند. تفاوت در خلقت ناشی از تفاوت زندگی در پیش روی هر کدام است. اگر انسان به آنچه خداوند به عنوان موهبت به او عطا کرده است وقوف پیدا نکند، عمری را به بطلالت خواهد گذراند. شکوفایی هر انسان منطبق بر خصوصیتی است که خداوند به او بخشیده است. این هم بَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ است.

پایان کریمه روشن است: إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ هر آنچه در این آیه بیان گردید مثالی از قدرت لایزال الهی است.

روایات بسیاری در ذیل این کریمه نقل شده است. در صورت علاقه به خوانش بیشتر به تفاسیر روایی مراجعه بفرمایید. مرحوم علامه در تفسیر شریف المیزان ذیل این کریمه مبحث خوبی درباره‌ی ملائکه دارند، که عیناً به جهت اهمیت آن در این جا نقل می‌شود.

(كلام في الملائكة)

تكرر ذكر الملائكة في القرآن الكريم و لم يذكر منهم بالتسمية إلا جبريل و ميكال و ما عداهما مذكور بالوصف كملك الموت و الكرام الكاتبين و السفرة الكرام البررة و الرقيب و العتيد و غير ذلك.

و الذي ذكره الله سبحانه في كلامه- و تشايحه الأحاديث السابقة- من صفاتهم و أعمالهم هو أولاً: أنهم موجودات مكرمون هم وسائط بينه تعالى و بين العالم المشهود فما من حادثة أو واقعة صغيرة أو كبيرة إلا و للملائكة فيها شأن و عليها ملك موكل أو ملائكة موكلون بحسب ما فيها من الجهة أو الجهات و ليس لهم في ذلك شأن إلا إجراء الأمر الإلهي في مجراه أو تقريره في مستقره كما قال تعالى **لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ**: « الأنبياء: - ٢٧.

و ثانياً: أنهم لا يعصون الله فيما أمرهم به فليست لهم نفسية مستقلة ذات إرادة مستقلة تريد شيئاً غير ما أراد الله سبحانه فلا يستقلون بعمل و لا يغيرون أمراً حملهم الله إياه بتحريف أو زيادة أو نقصان قال تعالى: **لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ**: « التحريم: - ٦.

و ثالثاً: أن الملائكة على كثرتهم على مراتب مختلفة علوا و دنوا فبعضهم فوق بعض و بعضهم دون بعض فمنهم أمر مطاع و منهم مأمور مطيع لأمره، و الأمر منهم أمر بأمر الله حامل له إلى المأمور و المأمور مأمور بأمر الله مطيع له، فليس لهم من أنفسهم شيء البتة قال تعالى: **وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ**: « الصافات: - ١٦٤ و قال: **«مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ**: « التكويد: - ٢١، و قال: **«قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ**: « سبأ: - ٢٣.

و رابعاً: أنهم غير مغلوبين لأنهم إنما يعملون بأمر الله و إرادته **«وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ**: « فاطر: - ٤٤، و قد قال الله: **«وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ**: « يوسف: - ٢١، و قال: **«إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ**: « الطلاق: - ٣.

و من هنا يظهر أن الملائكة موجودات منزهة في وجودهم عن المادة الجسمانية التي هي في معرض الزوال و الفساد و التغير و من شأنها الاستكمال التدريجي الذي تتوجه به إلى غايتها، و ربما صادفت الموانع و الآفات فحرمت الغاية و بطلت دون البلوغ إليها.

و من هنا يظهر أن ما ورد في الروايات من صور الملائكة و أشكالهم و هيئاتهم الجسمانية كما تقدم نبذة منها في البحث الروائي السابق إنما هو بيان تمثلاتهم و ظهوراتهم للواصفين من الأنبياء و الأئمة (ع)، و ليس من التصور و التشكل في شيء ففرق بين التمثل و التشكل فتمثل الملك إنساناً هو ظهوره لمن يشاهده في صورة الإنسان فهو في ظرف المشاهدة و الإدراك ذو صورة

الإنسان و شكله و في نفسه و الخارج من ظرف الإدراك ملك ذو صورة ملكية و هذا بخلاف التشكل و التصور فإنه لو تشكل بشكل الإنسان و تصور بصورته صار إنسانا في نفسه من غير فرق بين ظرف الإدراك و الخارج عنه فهو إنسان في العين و الذهن معا ؟ و قد تقدم كلام في معنى التمثل في تفسير سورة مريم.

و لقد صدق الله سبحانه ما تقدم من معنى التمثل في قوله في قصة المسيح و مريم: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا:» مريم: - ١٧ و قد تقدم تفسيره.

و أما ما شاع في الألسن أن الملك جسم لطيف يتشكل بأشكال مختلفة إلا الكلب و الخنزير، و الجن جسم لطيف يتشكل بأشكال مختلفة حتى الكلب و الخنزير فمما لا دليل عليه من عقل و لا نقل من كتاب أو سنة معتبرة، و أما ما ادعاه بعضهم من إجماع المسلمين على ذلك فمضافا إلى منعه لا دليل على حججه في أمثال هذه المسائل الاعتقادية.

بخش پایانی سخن ایشان بسیار مهم است و ثمرات زیادی هم دارد، به همین جهت از عبارت و من هنا يظهر أن الملائكة موجودات... را از ترجمه‌ی فارسی که بر المیزان شده است نقل می‌کنیم تا قابل استفاده‌تر باشد.

از این جا روشن می‌شود ملائکه موجوداتی هستند که در وجودشان منزّه از ماده‌ی جسمانی‌اند، چون ماده‌ی جسمانی در معرض زوال و فساد و تغییر است، و نیز کمال در ماده، تدریجی است، از مبدأ سیر و حرکت می‌کند تا به تدریج به غایت کمال برسد، و چه بسا در بین راه به موانع و آفات برخورد کند و قبل از رسیدن به حد کمالش از بین برود، ولی ملائکه این طور نیستند.

و نیز از این بیان روشن می‌شود این‌که در روایات، سخن از صورت و شکل و هیات‌های جسمانی ملائکه رفته، که پاره‌ای از آن را در روایات سابق ملاحظه فرمودید از باب تمثّل است، و خواسته‌اند بفرمایند: فلان فرشته طوری است که اگر اوصافش با طرحی نشان داده شود، به این شکل درمی‌آید، و به همین جهت انبیا و امامان، فرشتگان را به آن صورت که برای آنان مجسم شدند، توصیف کرده‌اند و گرنه ملائکه به صورت و شکل در نمی‌آیند.

آری فرق است بین تمثیل و شکل‌گیری، تمثیل ملک به صورت انسان، معنایش این است که ملک در ظرف ادراک آن کسی که وی را می‌بیند، به صورت انسان درآید، در حالی که بیرون از ظرف ادراک او، واقعیت و خارجیت دیگری دارد، و آن عبارت است از صورتی ملکی.

به خلاف تشکل و تصور، که اگر ملک به صورت انسان، متصور و به شکل او متشکل شود، انسانی واقعی می‌شود، هم در ظرف ادراک بیننده، و هم در خارج آن ظرف، و چنین ملکی هم در ذهن ملک است، و هم در خارج، و این ممکن نیست، و ما در تفسیر سوره‌ی مریم گفتاری در معنای تمثیل گذراندیم.

در آن‌جا گفتیم که خدای سبحان این معنا را که ما برای تمثیل کردیم تصدیق دارد، و در داستان مسیح و مریم می‌فرماید:

فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

[ما روح خود را نزد او فرستادیم، پس برای او به صورت بشری تمام عیار ممثّل شد. سوره مریم، آیه ۱۷.] که تفسیرش در همان‌جا گذشت.

و اما این‌که بر سر زبان‌ها افتاده که می‌گویند: "ملک جسمی است لطیف، که به هر شکل درمی‌آید جز به شکل سگ و خوک، و جن نیز جسمی است لطیف، جز این‌که جن به هر شکلی درمی‌آید حتی شکل سگ و خوک" مطلبی است که هیچ دلیلی بر آن نیست، نه از عقل و نه از نقل، نه نقل از کتاب و نه نقل از سنت معتبر، و این‌که بعضی ادعا کرده‌اند بر این‌که مسلمین بر این مطلب اجماع دارند، علاوه بر این‌که چنین اجماعی در کار نیست، هیچ دلیلی بر حجیت چنین اجماعی در مسائل اعتقادی نیست.

آیات ۲ تا ۸:

مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۲

بابِ رحمتی را که خداوند بگشاید کسی نمی‌تواند ببندد؛ و آنچه را او فروبندد کسی نمی‌تواند گشاینده‌اش باشد.

اوست که با عزّت و حکیم است. ۲

این کریمه از غرر آیات قرآن است. از آیاتی است که باورمندی به آن می‌تواند زندگی انسان را تغییر دهد. ساده که گوئیم خداوند می‌فرماید: اگر خداوند دری را برای کسی بگشاید، هیچ کس نمی‌تواند آن در را ببندد؛ و اگر او دری را ببندد هیچ کس نمی‌تواند آن را بگشاید. خدای حقیقی این‌گونه است. اما از آن جا که ما به خدایی موهوم باور داریم، خدایمان هیچ‌کاره است؛ همه‌ی خلق قادرند مگر او! چنین آیاتی می‌خواهد خداوند حقیقی را به انسان معرفی کند. بنابراین انسان باید ببیند چنین خدایی را باور دارد. خدایی که همه‌کاره باشد. اگر چنین است که گوارایش؛ و اگر چنین نیست به خود بیاید و باورش را از نو بسازد.

فرمود: مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ كَلَامَ خداوند دقیق است. آمدن يَفْتَحِ دَقَّتِ می‌طلبد. کلید فهمِ آن با کریمه‌ی ۲۱ سوره‌ی حجر است: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ گشایش و ریزش رحمت الهی از گنجینه‌ی غیب الهی است.

هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ عزیز است پس غیرسوز است؛ حکیم است پس هر آنچه می‌گشاید و می‌بندد حکمت است.

دَقَّتِ دیگری که در این کریمه باید کرد این است که باید آیه را نتیجه‌ی کریمه‌ی گذشته نیز دید. خدایی که دائماً فَيَاض است، هستی را بر انسان می‌گشاید، اگر از نگاه انسان گاه کار گره می‌خورد، آن نیز از وجهه‌ی ملکوت گشایش است، گرچه در مُلک به ظاهر قبض دیده شود.

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَنِ الْقَدَرِ قَالَ فَقِيلَ لَهُ أَنْبِئْنَا عَنِ الْقَدَرِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَقَالَ سِرُّ اللَّهِ فَلَا تُفْتَشُوهُ فَقِيلَ لَهُ الثَّانِي أَنْبِئْنَا عَنِ الْقَدَرِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَالَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْحَقُوهُ فَقِيلَ لَهُ الثَّالِثُ أَنْبِئْنَا عَنِ الْقَدَرِ فَقَالَ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۴۰۴ / بحار الأنوار ج ۵، ص ۱۲۳

از امام علی (ع) پیرامون قدر پرسیده شد، به ایشان عرض شد: «ای امیرمؤمنان (ع) ما را از قضا و قدر آگاه کن. فرمود: «سرّ خداوند است؛ پس آن را بررسی نکنید». بار دوم به ایشان عرض شد: «ای امیرمؤمنان (ع) ما را از قضا و قدر آگاه کن». فرمود: «دریای عمیقی است؛ پس در آن وارد نشوید». برای بار سوم به ایشان عرض شد: «ما را از قضا و قدر آگاه کن». فرمود: «ما يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ».

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ۝ ۳

ای مردم نعمت‌های خداوند به خود را یاد کنید؛ خالق‌ی غیر از خدا هست که به شما از آسمان و زمین روزی دهد؟! معبودی جز او نیست؛ به کجا باز می‌گردید؟! ۳

در ابتدای آیه نعمات بی‌شمار خداوند به انسان یادآوری می‌شود. توجّه به موهبت‌های خداوند در واقع توجّه به خود او است؛ آری نعمت جدای از منعم نیست. در ادامه می‌فرماید اولاً خالق‌ی غیر از او وجود ندارد: هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ؛ و ثانیاً رازقی غیر از او نیز وجود ندارد: يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ. این دو را اگر باور کردید، خواهید گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. باور خداوند در هستی آسانِ سخت (سهلِ ممتنع) است. از شدّت ظهورش برخی او را نمی‌بینند. نور که شدید باشد

چشم را یارای دیدن آن نور نیست. همان‌طور که اگر انسان مدتی به خورشید خیره بماند، چشمانش زمانی تاریک می‌شود و هیچ چیز را نمی‌بیند. انسان هزار واسطه در روزی می‌بیند و او را نمی‌بیند. در خلقت باور بیشتری به خداوند وجود دارد، اما در آن هم خداوند را نجاری می‌پنداریم که ساخته‌است و رها کرده‌است! در حالی که خداوند خلق و افاضه‌ی آن به آن دارد. این هم از شدت ظهور فهم نمی‌شود. آیات این چنین در قرآن فراوان است. خداوند از انسان می‌خواهد عالم را همان‌گونه که آفریده است مشاهده کند. اما انسان کوردل در عالم اسباب غرق شده و این بینایی را ندارد. به همین جهت استدلال بر انحصار خالقیت و رازقیت در این کریمه بسیار روشن است، و همین طور نتیجه‌ای که بر آن مترتب می‌شود: لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. جز او کسی در عالم نیست.

فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ: این بیانی است توبیخی؛ حال که امر این قدر روشن است، چرا باور نمی‌کنید؟! چرا این باور را در قلب رسوخ نمی‌دهید؟! به کجا می‌خواهید برگردید؟ جایی نیست که بتوانید بروید: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (حدید، ۱۶).

وَإِنْ يَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۚ

اگر تو را تکذیب می‌کنند، پیامبران پیش از تو نیز تکذیب شدند. بازگشت همه‌ی امور به خداوند است. ۴

پس از بیان توحید در ابتدای سوره، خداوند متعال به تسلی پیامبرش می‌پردازد. فقط تو را تکذیب نکردند، بلکه همه‌ی انبیاء پیش از تو را هم تکذیب می‌کردند. باور حقیقی به توحید بسیار اندک است. پس تو از ایمان نیاوردن اینان غمگین مباش. بازگشت خودشان و باورهایشان همه به سوی خدا است.

عرض شد چندین بار که انسان و به طور کلی هستی ثابت نیست، دائماً در حال حرکت است. انسان نیز که مجرد و فوق تجرّد است، نمی‌تواند در یک حال ثابت بماند. یا این معارف را جدی می‌گیرد، و یا به تکذیب خواهد رسید. گمان

نکنیم که تکذیب تنها حالِ کافران است؛ بلکه اگر ایمان به قلب نرسد، به جهتی که عرض شد به مرور به تکذیب خواهد رسید.

إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ از مفاهیم مهم و بلند قرآنی است. گزاره‌ای که بارها در قرآن تکرار شده است. هم بارِ معرفتی دارد، و هم باری روانی که موجب آسایش باور کننده به آن می‌گردد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ه

ای مردم، بی‌گمان وعده‌ی خداوند حق است؛ مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد! آن بسیار فریبنده درباره‌ی خدا شما را نفریبد! ه

غرّ:

مقایس: اصول ثلاثة: الاول المثل. و الثاني النقصان. و الثالث العتق و البياض و الكرم.

التحقيق: حصول الغفلة بتأثير شيء آخر فيه، و هذا هو الفرق بينها و بين الغفلة، فإنّها مطلق الغفلة.

وعده‌های خداوند حق است. یکی از این وعده‌ها وجود عالم باطن است؛ که از آن به قیامت تعبیر می‌شود. حال که قیامت هست، بدانید که دنیا فقط ظاهر و باطنش قیامت است. بنابراین آنچه دنیا به شما نشان می‌دهد، حقیقت نیست. غرّ همان‌طور که در لغت آمد تغییر چیزی برای غفلت است. وقتی ظاهر چیزی تغییر داده شود تا حقیقتش دیده نشود، و به این واسطه غفلت از حقیقت ایجاد گردد غرّ گفته می‌شود. وارونگی حقیقت است. خداوند متعال می‌فرماید آنچه زندگی دنیا به شما نشان می‌دهد واقعی نیست؛ پس فریب این ظاهر را نخورید. همان‌طور که در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی آل عمران آمد: زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَتَابِ.

غرور مبالغه‌ی در غرّ است. می‌تواند مراد از آن شیطان یا خودِ دنیا باشد. می‌فرماید این حالِ دنیا که اقتضای عالم ماده است، شما را از خداوند غافل نکند.

مرحوم آقای فاطمی نیا مثالِ بسیار خوبی برای تبیینِ غرور دنیا بیان می‌کردند. می‌گفتند زنی به همسرش می‌گوید فرش زیرپایمان مندرس شده، به بازار برو و آن را با فرشی نو تعویض کن. از سویی دیگر خانمی به همسرش می‌گوید خانه نیاز به فرش دارد، به بازار برو و فرشی بخر. فرشی که مندرس بود و اولی آن را ناپسند می‌دانست، دومی می‌خرد و خوشحال می‌شوند. فرش یک فرش است، برای یکی ناپسند و برای دیگری زیبا. می‌گفتند غرور دنیا همین است. حقیقت را مخفی کرده و طورِ دیگری نشان می‌دهد.

آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی حدید در جامعیت تعریف دنیا فوق‌العاده است: اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ.

آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی عنکبوت خلاصه‌ی آیه‌ی فوق در بیان حقیقت دنیا است: وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.

مرحوم شیخ بهائی در بیانی لطیف می‌گوید بیان آیه مربوط به پنج مرحله‌ی زمانی در زندگی است. علامه‌ی طباطبائی در المیزان کلام شیخ بهاء را نقل می‌فرماید: و عن شيخنا البهائي رحمه الله أن الخصال الخمس المذكورة في الآية مترتبة بحسب سني عمر الإنسان و مراحل حياته فيتولع أولا باللعب و هو طفل أو مراهق ثم إذا بلغ و اشتد عظمه تعلق باللهو و الملاهي ثم إذا بلغ أشده اشتغل بالزينة من الملابس الفاخرة و المراكب البهية و المنازل العالية و توله للحسن و الجمال ثم إذا اكتهل أخذ بالمفاخرة بالأحساب و الأنساب ثم إذا شاب سعى في تكثير المال و الولد.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ٦

به راستی شیطان دشمن شما است، شما هم او را دشمن بدانید. جز این نیست که پیروانش را دعوت می‌کند تا از یاران آتش شوند. ٦

عرض شد که مصداق اول غرور شیطان است. مهم‌ترین کار شیطان تلبیس حقیقت به مجاز است. همان کاری که در آدم و حوا کرد، و برای همه‌ی انسان‌ها ادامه خواهد داد. حال خداوند می‌فرماید این شیطان را دشمن خود بدانید. چرا که او حقیقتاً دشمن شما است. او تا پیروانش را به آتش نرساند آرام نمی‌نشیند.

دو حدیث نقل کنیم که جامعیت فوق‌العاده‌ای دارند:

الصَّادِق (ع): لَا يَتِمَّكُنُ الشَّيْطَانُ بِالْوَسْوَسةِ مِنَ الْعَبْدِ إِلَّا وَقَدْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَاسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ وَسَكَنَ إِلَى نَهْيِهِ وَنَسِيَ أَطْلَاعَهُ عَلَى سِرِّهِ فَالْوَسْوَسةُ مَا يَكُونُ مِنْ خَارِجِ الْبَدَنِ بِإِشَارَةِ مَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَمُجَاوَرَةِ الطَّبْعِ وَأَمَّا إِذَا تَمَكَّنَ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ غَيٌّ وَضَلَالَةٌ وَكُفْرٌ وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دَعَا عِبَادَهُ بِاللُّطْفِ دَعْوَةً وَعَرَفَهُمْ عِدَاوَتَهُ فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَقَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ... فَكُنْ مَعَهُ كَالْغَرِيبِ مَعَ كَلْبٍ الرَّاعِي يَقْزَعُ إِلَى صَاحِبِهِ فِي صَرْفِهِ عَنْهُ وَكَذَلِكَ إِذَا أَتَاكَ الشَّيْطَانُ مُوسَّوساً لِيَصُدَّكَ عَنْ سَبِيلِ الْحَقِّ وَيُنْسِيكَ ذِكْرَ اللَّهِ فَاسْتَعِذْ بِرَبِّكَ وَرَبِّهِ مِنْهُ فَإِنَّهُ يُؤَيِّدُ الْحَقَّ عَلَى الْبَاطِلِ وَيَنْصُرُ الْمَظْلُومَ لِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وَلَنْ تَقْدِرَ عَلَى هَذَا وَمَعْرِفَةُ إِتْيَانِهِ وَمَذْهَبِ وَسْوَستِهِ إِلَّا بِدَوَامِ الْمُرَاقَبَةِ وَالِاسْتِقَامَةِ عَلَى بَسَاطَةِ الْخِدْمَةِ وَهَيْبَةِ الْمُطْلَعِ وَكَثْرَةِ الذِّكْرِ وَأَمَّا الْمُهْمِلُ لِأَوْقَاتِهِ فَهُوَ صَيْدُ الشَّيْطَانِ لَا مَحَالَهُ وَاعْتَبِرْ بِمَا فَعَلَ بِنَفْسِهِ مِنَ الْإِغْرَاءِ وَالِاسْتِكْبَارِ مِنْ حَيْثُ غَرَّهُ وَأَعْجَبَهُ عَمَلُهُ وَعِبَادَتُهُ وَبَصِيرَتُهُ وَرَأْيُهُ قَدْ أَوْرَثَهُ عَمَلُهُ وَمَعْرِفَتُهُ وَاسْتِدْلَالُهُ بِمَعْقُولِهِ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ إِلَى الْأَبَدِ فَمَا ظَنُّكَ بِنَصِيحَتِهِ وَدَعْوَتِهِ غَيْرَهُ فَاعْتَصِمْ بِحَبْلِ اللَّهِ الْأَوْثَقِ وَهُوَ الْإِلْتِمَاءُ وَالِاضْطِرَّارُ بِصَحَّةِ الْإِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ نَفْسٍ وَلَا يَغُرَّتْكَ تَزْيِينُهُ الطَّاعَاتِ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ يَفْتَحُ لَكَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ بَاباً مِنَ الْخَيْرِ لِيُظْفَرَ بِكَ عِنْدَ تَمَامِ الْمَائَةِ فَقَابِلُهُ بِالْخِلَافِ وَالصَّدَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَالْمُضَادَّةَ بِاسْتِهْزَائِهِ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٢، ص ٤٠٤ / بحار الأنوار، ج ٦٩، ص ١٢٤ / مستدرک الوسائل، ج ١، ص ١٧٨

امام صادق (ع) فرمود: «شیطان با وسوسه نمی‌تواند کسی را فریب دهد مگر این‌که آن شخص از خداوند روی برگردانیده باشد و اوامر او را کوچک بشمارد و منهیات او را فراموش کند و نداند که خداوند از اسرار او اطلاع دارد، وسوسه از خارج بدن نمی‌آید و عقل و طبع در آن دخالتی ندارد. اما وسوسه هرگاه در قلب جای گرفت، در اینجا گمراهی و کفر و طغیان می‌آید. خداوند متعال بندگان خود را از روی لطف دعوت کرده و عداوت شیطان را به آن‌ها گوشزد کرده است و در قرآن مجید فرموده: او، دشمن آشکار شماست! (بقره/۱۶۸). و در جای دیگر فرمود: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا... شما با شیطان مانند مرد غریبی که از دست سگ چوپان به صاحب او پناه می‌برد باشید، هرگاه سگ چوپان به مرد غریبی حمله می‌کند و می‌خواهد او را گاز بگیرد مرد غریب به صاحب سگ پناه می‌برد. اکنون هرگاه شیطان نزد تو آمد و خواست شما را وسوسه کند و از راه منحرف سازد و خداوند را از یاد شما ببرد، شما هم به خداوند پناه ببرید و از او یاری بجوئید خداوند هم حق را بر باطل نیرو می‌دهد و از مظلوم یاری می‌کند و در قرآن فرموده: چرا که او، بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی ندارد. (نحل/۹۹). شما نمی‌توانید شیطان را از خود دور کنید، مگر این‌که بدانید شیطان از کدام راه می‌آید و چگونه وسوسه می‌کند و مردم را فریب می‌دهد. در اینجا مراقبت لازم است و همواره باید خداوند را در نظر داشته باشد و متوجه باشد که شیطان خود را ظاهر نکند تا او را فریب دهد، از این‌رو باید پیوسته در یاد خدا باشد و اگر غفلت کرد ناگزیر در دام شیطان گرفتار می‌شود. از سرگذشت شیطان پند بگیر و بنگر او چگونه خودخواهی کرد و تکبر ورزید و خود را گمراه ساخت، اعمال او وی را به عجب واداشت و عبادت زیادش او را بفریفت و علم و بصیرت و نظریه‌اش او را از راه بیرون کردند، و گمراهش نمودند، او با استدلال و عقل خود از راه منحرف شد. شیطان با آن همه خودخواهی و عجب از مقام خود سقوط کرد و تا پایان جهان خود را گرفتار لعنت کرد، اینک چگونه راضی می‌گردد شیطان با این همه سابقه تو را نصیحت کند و راه به تو نشان دهد و خیر تو را در نظر بگیرد، و تو را به حقیقت و سعادت راهنمایی کند. اکنون به ایمان خداوند چنگ بزنید که آن محکم و استوار می‌باشد، شما به وسیله‌ی آن ریسمان به خداوند پناه ببرید و خود را به آن بیاویزید، و در هر حال از خداوند یاری بخواهید و نیازهای خود را از او درخواست کنید. شیطان شما را فریب ندهد و طاعات را برخ شما نکشد،

شیطان نود و نه در را برای رسیدن به خیر و سعادت بروی شما می‌گشاید ولی در هنگام گشودن در صدم بر شما پیروز می‌گردد، اینک راه او را ببندید و او را مسخره کنید، تا از شما دور شود».

الْبَحَارُ، عَنْ كِتَابِ دَعَائِمِ الدِّينِ قَالَ رُوِيَ فِي كِتَابِ التَّنْبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَّهُ خَطَبَ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ خُطْبَةً بَلِيغَةً فَقَالَ فِي آخِرِهَا أَيُّهَا النَّاسُ سَبْعُ مَصَائِبَ عَظَامٍ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا عَالِمٌ زَلٌّ وَ عَابِدٌ مَلٌّ وَ مُؤْمِنٌ ضَلٌّ وَ مُؤْتَمِنٌ غَلٌّ وَ غَنِيٌّ أَقْلٌّ وَ عَزِيزٌ ذَلٌّ وَ فَقِيرٌ اِعْتَلَّ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ الْقَبِيلَةُ إِذَا مَا ضَلَلْنَا وَ النُّورُ إِذَا مَا أَظْلَمْنَا، وَ لَكِنْ نَسْأَلُكَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ فَمَا بَالُنَا نَدْعُو فَلَا يُجَابُ قَالَ إِنَّ قُلُوبَكُمْ خَانَتْ بِشَمَانٍ خِصَالٍ أَوَّلُهَا أَنَّكُمْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ كَمَا أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْكُمْ مَعْرِفَتُكُمْ شَيْئاً وَ الثَّانِيَةُ أَنَّكُمْ آمَنْتُمْ بِرَسُولِهِ ثُمَّ خَالَفْتُمْ سُنَّتَهُ وَ أَمْتُمْ شَرِيعَتَهُ فَأَيْنَ ثَمَرَةُ إِيْمَانِكُمْ وَ الثَّالِثَةُ أَنَّكُمْ قَرَأْتُمْ كِتَابَهُ الْمُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ فَلَمْ تَعْمَلُوا بِهِ وَ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا ثُمَّ خَالَفْتُمْ وَ الرَّابِعَةُ [أَنَّكُمْ] قُلْتُمْ إِنَّكُمْ تَخَافُونَ مِنَ النَّارِ وَ أَنْتُمْ فِي كُلِّ وَقْتٍ تَقْدُمُونَ إِلَيْهَا بِمَعَاصِيكُمْ فَأَيْنَ خَوْفُكُمْ وَ الْخَامِسَةُ أَنَّكُمْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ تَرْغَبُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ أَنْتُمْ فِي كُلِّ وَقْتٍ تَفْعَلُونَ مَا يَبْأَعِدُكُمْ مِنْهَا فَأَيْنَ رَغْبَتُكُمْ فِيهَا وَ السَّادِسَةُ أَنَّكُمْ أَكَلْتُمْ نِعْمَةَ الْمَوْلَى وَ لَمْ تَشْكُرُوا عَلَيْهَا وَ السَّابِعَةُ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَكُمْ بِعِدَاوَةِ الشَّيْطَانِ وَ قَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا فَعَادَيْتُمُوهُ بِلَا قَوْلٍ وَ وَالْيَتُمُوهُ بِلَا مُحَالَفَةٍ وَ الثَّامِنَةُ أَنَّكُمْ جَعَلْتُمْ عُيُوبَ النَّاسِ نُصَبَ عُيُوبِكُمْ وَ عُيُوبَكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ تَلُومُونَ مَنْ أَنْتُمْ أَحَقُّ بِاللَّوْمِ مِنْهُ فَأَيُّ دَعَاءٍ يُسْتَجَابُ لَكُمْ مَعَ هَذَا وَ قَدْ سَدَدْتُمْ أَبْوَابَهُ وَ طَرَفَهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا أَعْمَالَكُمْ وَ أَخْلَصُوا سَرَائِرَكُمْ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوُوا عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَسْتَجِيبَ اللَّهُ لَكُمْ دُعَاءَكُمْ .

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، جلد ۵، صفحه ۲

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ٧

برای کافران عذابی سخت است؛ و برای آنان که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند مغفرت و پاداشی بزرگ است.

همواره قرآن کریم دو گروه مؤمن و کافر را با هم ترسیم می‌نماید. در این کریمه هم می‌فرماید آنان که کافر شدند دچار عذاب دشواری هستند؛ و مؤمنانی که عملشان صالح است، شامل مغفرت الهی هستند و پاداشی بزرگ خواهند داشت. وعده‌ی به عذاب و پاداش، ابزاری کاربردی برای تربیت عموم افراد جامعه است.

أَفَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ٨

کسی که عمل ناپسندش برایش زینت داده شده چنان که آن را نیک می‌پندارد! آری خداوند هر که را اراده کند گمراه، و هر که را اراده کند هدایت می‌کند. مبدا جانث را به خاطر اندوه بر آنان آزردن سازی؛ که خداوند به کرده‌ی آنان آگاه است. ٨

توصیف ابتدایی آیه درباره‌ی کافری است که در آیه‌ی پیش آمد. کافر حالش چنان است که اعمال ناپسندش را زیبا می‌بیند. دلیلش چیست؟ در آیه‌ی ٥ بیان شد: دنیا دار غرور است. آن‌چه حقیقت نیست را حقیقت نشان داده، حقیقت را وارونه می‌کند. بنابراین اعمال بد او را زینت می‌دهد، تا آن جا که فکر می‌کند اعمالش درست است. استفهامی که در ابتدای آیه آمده است، استفهام انکاری است. خبر این گزاره محذوف است. خبر دقیقاً مقابل مبتدا است. مؤمنی است که اعمالش را واقعی می‌بیند، خوب عملش را خوب، و بد آن را بد می‌بیند. مؤمن از بند غرور دنیا خارج شده است. بنابراین اعمالش زینت داده نمی‌شود. و حقیقت را حقیقت می‌بیند.

آیات ۱۰۳ تا ۱۰۶ سوره‌ی کهف شرح فقره‌ی ابتدایی این آیه است: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا، الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا، أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا، ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا.

دلیل حال مؤمن و کافر در مواجهه با حقیقت این است که خداوند کافر را گمراه و مؤمن را هدایت کرده است. در گذشته درباره‌ی هدایت و ضلالت خداوند سخن گفته شد. به همین جهت برای دوری از ملال کلام را تطویل نمی‌دهیم.

فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ: معنای تحت‌اللفظی این است که جانت بر ایشان نرود. مراد این است که خود را به خاطر ایمان نیاورن اینان اذیت نکن. پیامبر مهربان می‌خواهد بی‌ایمانی در خلق باقی نماند. به همین جهت از این‌که عده‌ای کافر شده‌اند اندوهناک است. حسرات جمع حسرت به معنی غم و اندوه است. خداوند پیامبرش را تسلی می‌دهد، و می‌فرماید خود را به خاطر کافران این قدر آزار نده تا از پا درآیی. این تسلی در آیات بسیاری از قرآن آمده است. به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

در سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۳ آمد: لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. و در سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۲۳ آمد: وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ: تعلیلی است بر تسلیای پیامبر. خداوند خود می‌داند که اینان ایمان نیاورده‌اند، و دست از کفرشان نخواهند کشید. پس تو خود را اندوهگین مکن.

سَأَلَهُ (عن الرضا عليه السلام) أَحْمَدُ بْنُ نُجَيْمٍ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِي يُفْسِدُ الْعَمَلَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ، مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ، فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيُعْجِبُهُ، وَيَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا. وَ مِنْهَا أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيَمُنَّ عَلَى اللَّهِ وَلِلَّهِ الْمُنَّةُ عَلَيْهِ فِيهِ.

تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام، جلد ۱، صفحه ۴۴۴

احمد بن نجم پرسید: عجب (خودبینی) که عمل را باطل می کند چیست؟ فرمود: عجب چند درجه دارد: یکی این که اعمال بد در نظر انسان جلوه کند و آنها را خوب پندارد، بدان ها خرسند شود و تصور کند کار خوبی می کند. دیگر آن که بنده به خدای خود ایمان آورد، و در عین حال بر خدا منت نهد، با این که خدا بر او منت دارد.

الصَّادِق (ع): إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الدَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ وَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا ابْتُلِيَ مُؤْمِنٌ بِذَنْبٍ أَبَدًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۴۰۸ / الکافی، ج ۲، ص ۳۱۳

امام صادق (ع): همانا خداوند دانست که گناه برای مؤمن از خودبینی بهتر است، و اگر چنین نبود خداوند هرگز مؤمن را مبتلا به گناه نمی کرد.

الطَّبْرَسِيُّ فِي (الِإِحْتِجَاجِ): عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) فِي رِسَالَتِهِ إِلَى أَهْلِ الْأَهْوَازِ حِينَ سَأَلُوهُ عَنِ الْجَبْرِ وَالتَّقْوِيضِ، وَذَكَرَ الرِّسَالَةَ إِلَى أَنْ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): « [فَإِنْ قَالُوا مَا الْحُجَّةُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: [فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، وَمَا أَشَبَّهُ ذَلِكَ؟ قُلْنَا: فَعَلَى مَجَازِ هَذِهِ الْآيَةِ يَقْتَضِي مَعْنِيَيْنِ: أَحَدُهُمَا: أَنَّهُ إِخْبَارٌ عَنْ كَوْنِهِ تَعَالَى قَادِرًا عَلَى هِدَايَةِ مَنْ يَشَاءُ وَضَلَالَةِ مَنْ يَشَاءُ، وَلَوْ أَجْبَرَهُمْ عَلَى أَحَدِهِمَا لَمْ يَجِبْ لَهُمْ ثَوَابٌ، وَلَا عَلَيْهِمْ عِقَابٌ، عَلَى مَا شَرَحْنَاهُ. وَ الْمَعْنَى الْآخَرُ: أَنَّ الْهِدَايَةَ مِنْهُ: التَّعْرِيفُ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى. وَ لَيْسَ كُلُّ آيَةٍ مُشْتَبِهَةً فِي الْقُرْآنِ كَانَتْ الْآيَةُ حُجَّةً عَلَى حُكْمِ الْآيَاتِ اللَّائِي أَمَرَ بِالْأَخْذِ بِهَا وَ تَقْلِيدِهَا، وَ هِيَ قَوْلُهُ: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ الْآيَةُ، وَ قَالَ: فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ».

البرهان في تفسير القرآن، جلد ٤، صفحہ ٥٣٨

آیات ۹ تا ۱۴:

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ ۙ ۹

خداوند بادهای را روان می‌سازد تا ابرها را به حرکت درآورند، سپس آن ابرها را به سرزمین‌های مرده روانه می‌کنیم، تا زمین مرده را زنده گردانیم؛ رستاخیز نیز همین گونه است. ۹

بادهای را خداوند به حرکت در می‌آورد. بادهای نیز ابرها را به حرکت و می‌دارند. ابرها به همه‌ی سرزمین‌ها من جمله زمین‌های مرده می‌رسند. بر آن سرزمین‌ها باران می‌بارد، و زمین‌ها که پیش از باران گویا مرده بودند زنده می‌شوند. خداوند این جریان زیبا که بارها همه‌ی انسان‌ها در طول حیاتشان مشاهده کرده‌اند را بیان می‌کند تا تمثیلی برای روز قیامت باشد. برای خداوند متعال زنده کردن مردگان با زنده کردن زمین هیچ فرقی ندارد. این شما هستید که برخی امور برایتان ثقیل است.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ ۙ ۱۰

هر که عزت خواهد، بداند که همه‌ی عزت از آن خدا است. سخن پاک به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح آن را اوج می‌دهد. کسانی که فریبکارانه بدی می‌کنند عذابی سخت در انتظارشان است؛ و مکرشان خود از میان می‌رود. ۱۰

عزّ:

مقایس: يدلّ على شدة وقوة و ما ضاهاهما من غلبة وقهر.

مفردات: حالة مانعة للإنسان من أن يغلب، من قولهم أرض عزاز أى صلبة. والعزیز: الذى يقهر ولا يقهر.

التحقيق: هو ما يقابل الذلّ. أن العزّ هو التفوّق والاستعلاء بالنسبة الى من هو دونه. فالعزة والذلة يكونان فى التكوين والواقع و نفس الوجود، و قد يكونان فى ظاهر الامر و بسبب عوارض كالمال و العنوان التكلّف و الدعوى و الانتساب و غيرها.

الميزان: فالصلابة هو الأصل في معنى العزة ثم توسع فاستعمل العزيز فيمن يقهر و لا يقهر كقوله تعالى: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا:» يوسف، ٨٨. وكذا العزة بمعنى الغلبة قال تعالى: «وَعَزَّيْنِي فِي الْحُطَابِ:» ص، ٢٣. والعزة بمعنى القلة و صعوبة المنال، قال تعالى: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ:» حم السجدة، ٤١. والعزة بمعنى مطلق الصعوبة قال تعالى: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ:» التوبة، ١٢٨. والعزة بمعنى الأنفة و الحمية قال تعالى «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ:» ص، ٢ إلى غير ذلك.

مرحوم علامه پس از بررسی معنای لغوی که در سطور فوق آمد، به بررسی واژه در این آیه می‌پردازند، به جهت چینش فوق‌العاده‌ی ایشان، بیان تفسیری ایشان نیز نقل می‌گردد:

ثم إن العزة بمعنى كون الشيء قاهرا غير مقهور أو غالبا غير مغلوب تختص بحقيقة معناها بالله عزوجل، إذ غيره تعالى فقير في ذاته دليل في نفسه لا يملك لنفسه شيئا، إلا أن يرحمه الله و يؤتيه شيئا من العزة، كما فعل ذلك بالمؤمنين به قال تعالى: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ:» المنافقون، ٨.

و بذلك يظهر أن قوله: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً» ليس بمسوق لبيان اختصاص العزة بالله، بحيث لا ينالها غيره، و أن من أرادها فقد طلب محالا، و أراد ما لا يكون؛ بل المعنى من كان يريد العزة فليطلبها منه تعالى، لأن العزة له جميعا لا توجد عند غيره بالذات.

فوضع قوله: «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً» في جزاء الشرط من قبيل وضع السبب موضع المسبب، و هو طلبها من عنده، أي اكتسابها منه بالعبودية التي لا تحصل إلا بالإيمان و العمل الصالح.

به نظر می‌رسد اصل معنای عزّ صلابت باشد؛ همان‌طور که در مفردات راغب آمده است. و البته مقایسه هم به آن اشاره دارد. از این جهت صلابت اصل است که تمامی معانی مستعمله قابل برگشت به آن است. وقتی درباره‌ی موجود زنده به کار می‌رود به معنای یقهر و لا یُقهر خواهد بود، که باز هم بازگشتش به صلابت است.

حال به شرح آیه بازگردیم. عزّت از آنِ خداوند است. تنها او است که قاهر مطلق است و هیچ‌گاه مقهور نمی‌گردد. ماسوی فقیر محض هستند. بنابراین بالذات نمی‌توانند عزیز باشند. اگر کسی رشحه‌ای از عزّت را در طول حیات تجربه می‌کند، بداند که عزّتش عزّت خدا است. هیچ انسانی نمی‌تواند عزّت ذاتی داشته باشد.

مذاق‌های بیشتری نیز در این فراز می‌توان داشت. جزای شرط در عرف جواب شرط در این فراز نیست. مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ شرط است؛ بنا به فهم عموم باید پاسخ این باشد که اگر طالب عزّت هستید، آن را از خداوند بخواهید. اما جزا چنین است: **فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا**. نمی‌فرماید از خدا عزّت بخواهید، بلکه می‌گوید همه‌ی عزّت از آنِ خدا است. دلیل این است که فقیر بالذات نمی‌تواند طلب عزّت کند. طلب عزّت برای او محال یا به عبارت دیگر سالبه‌ی به انتفاء موضوع است. است. کسی که خود استقلال وجودی ندارد، چه‌طور بتواند عزّت داشته باشد؟! بنابراین هر چه عزّت در عالم دیده می‌شود، عزّت او است. روشن است که نتیجه‌ی این بیان به توحید ذاتی می‌رسد. نتیجه‌ی فعلی هم این خواهد بود که هیچ موجودی در عالم بر دیگری نمی‌تواند تفوّق داشته باشد. فقیر نسبت به فقیر دیگر نمی‌تواند عزّت داشته باشد. نتیجه‌ی عمومی‌تر این که از ندار نمی‌توان دارایی خواست. نمی‌توان از کسی که فقیر است عزّت خواست. عموم انسان‌ها حتّی اکثر مؤمنین، رویه‌ای خلاف این معرفت دارند؛ چرا که آن را باور نکرده‌اند.

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ: جمله‌ای بسیار مهمّ است. رابطه‌ی ایمان و عمل را بیان می‌کند. کلم جمع کلمه است. کلام پاک فقط لفظی که بر زبان جاری می‌شود نیست. وقتی صفت طيّب برای کلم آورده شد مراد باورهای پاکی است که گاه به کلام پاک نیز منجر می‌شود. آن‌چه به سمت خداوند صعود می‌کند باورِ پاکیزه است. غیر از باور حقیقی چیزی به خداوند راه ندارد. عمل صالح در این میان نقش اوج‌گیری باورها را دارد. باور را بالا می‌برد یعنی باور باید نتیجه‌ای در اعمال داشته باشد. اگر چنین نباشد باور حقیقی نیست. باور که به عمل رسید، عمل صالح می‌گردد. عمل صالح باور را تقویت می‌کند. باور تقویت شده عمل صالح جدیدی را نتیجه می‌دهد. و این چرخه تکرار و تکرار می‌شود. به همین جهت آن‌چه صعود می‌کند ایمان است، اما آن‌چه ایمان را رشد می‌دهد و آن را بالا می‌برد (**يَرْفَعُهُ**) عمل صالح است.

مثالی بزنیم: شخصی که خدا را روزی‌رسان می‌داند، از هر طریقی به دنبال کسب معاش نمی‌رود. چنین که کرد ایمانش در رازق بودن خداوند تقویت می‌شود، ایمان که رشد یافت، کمتر و مفیدتر کار می‌کند، بیش از ۸ ساعت کار نمی‌کند، این منش ایمانش را کامل‌تر می‌کند. ایمان که کامل‌تر شد می‌فهمد که کار ربطی به روزی ندارد، کار می‌کند اما روزی را از خود خدا طلب می‌کند. و همین‌طور این چرخه ادامه می‌یابد و کامل‌تر می‌شود.

بیان فوق صحیح است اما جدای از فقره‌ی ابتدایی کریمه معنا شده است. خوب است دقت بیشتری داشته باشیم و تلاش کنیم این فراز را در ادامه‌ی فراز ابتدایی معنا کنیم. وقتی انسان باور کرد فقیر بالذات است، می‌فهمد که هیچ چیز حتی باورها و اعمال نیز قابلیت اتصاف به خود ندارد. بنابراین مشغول هر کاری که می‌شود، می‌بیند نمی‌تواند آن کار را انجام دهد. قرآن کتاب بسیار دقیقی است، با متون بشری بسیار متفاوت است. فرمود: **الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ** اعمال صالح گفته نشد، عمل صالح بیان شد. با توضیحاتی که عرض شد یعنی بی‌عملی مطلق. هر چه می‌خواهد بکند می‌بیند دیگری است که می‌کند نه او. می‌خواهد به کسی کمک کند، می‌بیند او است که کمک می‌کند؛ می‌خواهد به کسی محبت کند، می‌بیند او است که مهر می‌ورزد و وقتی بی‌عمل شد، درک اسماء و صفات الهی می‌کند: **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ**. هر چه بی‌عمل‌تر، درکش از اسماء الهی عمیق‌تر. آنچه صعود می‌کند اسماء و صفات الهی است. با این بیان معلوم می‌شود که چرا کلمه‌های طیب گفته شد. هرچه درکش از اسماء الهی کامل‌تر شد، به توحید نزدیک‌تر می‌شود. تا آن‌جا که بفهمد:

لِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا. همان است که در حدیث قرب نوافل آمد:

لَمَّا أُسْرِىَ النَّبِيُّ ص قَالَ يَا رَبِّ مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟ قَالَ يَا مُحَمَّدُ! مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمَحَارِبَةِ، وَأَنَا أُسْرِعُ شَيْءًا إِلَى نُصْرَةٍ أَوْ لِيَّائِي، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ وَفَاةِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ، وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ، وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى، وَ لَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهْلَكَ، وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ، وَ لَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهْلَكَ، وَمَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أُحِبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، إِنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيتُهُ.

(حدیث قرب نوافل از دو طریق شیعه و اهل سنت نقل شده است. به جهت تعدّد طرق راویان، جای شکّی در سندیت آن باقی نیست. شیعه از طریق ابان بن تغلب از حضرت باقر علیه السلام، و حماد بن بشیر از امام صادق علیه السلام، هر دو به پیامبر اکرم صلوات الله علیه می‌رسد. اهل سنت نیز از عایشه و ابوهریره از پیامبر نقل می‌کنند. قطعیت سند علاوه بر تعدّد طرق، از بزرگان متخصص در حدیث نیز فهمیده می‌شود. کسانی مانند شیخ حرّ عاملی که به جهت عدم باور به وحدت وجود به تطبیق وجوه مختلفی در حدیث پرداخته است. اگر شکّی در سندیت وجود داشت امثال ایشان مجبور به توجیه معنای حدیث نمی‌شدند.)

آری زیبا سرود مولانا:

خُنک آن قماربازی که بباخت آن چه بودش

بِنماند هیچش اِلّا هوس قمار دیگر

به جهت این که حدیث قرب نوافل را نقل کردیم چند نکته را در خصوص این حدیث بیان کنیم. مجال شرح این حدیث نورانی در این نوشتار نیست.

اول: حدیث قرب نوافل با زبان تمثیل بیان شده است. این که فرمود *مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ...*، مراد تردید در خداوند متعال نیست. مراد اهمیت رعایت حال مؤمن نزد خداوند متعال است. اگر به ظاهر اکتفا کنیم با توحید در تضاد خواهد بود.

دوم: نافله در لغت به معنای اضافه و فرع بر اصل است. تقرّب به نافله نیازمند تأملی دقیق است. مراد عمل به مستحبات نیست. چه بسیار کسانی که اهل مستحباتند و هیچ بهره‌ای از این روایت ندارند. مستحب اگر نافله گفته شده است نیز به جهت اضافه و فرع بر واجبات است. انسانی که غرق و آلوده‌ی حیات مادی است باید واجباتی را انجام دهد تا به تدریج از غور در ماده فاصله بگیرد. اما واجب برای انسان سالک کافی نیست. به این معنا که تنها لحظاتی مشغول خدا بودن و رهایی از تعلّقات برای سلوک کفایت نمی‌کند. کسی که می‌خواهد راه خدا رود باید به مرور تمامی لحظاته را

در یاد خدا باشد. تشریع مستحبات به همین جهت است. برای این است که هیچ کاری را بدون یاد خداوند انجام ندهد. برای سالک فعل مباح وجود ندارد؛ یا واجب است یا حرام. بنابراین تقرّب به نوافل یعنی آن به آن را غنیمت شمرده، و در هیچ لحظه‌ای از خدا غافل نباشد.

سوم: مراد از سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، ... این نیست که خداوند گوش، چشم، و ... او نبود، و حال که محبوب خدا شد، خداوند گوش و چشم او می‌شود. بلکه مراد این است که انسان الهی چشم قلبش به حقایق گشوده می‌شود. از جمله حقایق این که وحدت را درک می‌کند. دقت بفرمایید وحدت ایجاد شدنی نیست، درک شدنی است. ممکن است این مطالب ثقیل آید، گفته شد تا اهلش را توشه‌ای باشد؛ اگر برایتان قابل پذیرش نبود رها کنید و به همان مطالب قبل بازگردید.

الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ: متبادر از يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ به قرینه‌ی ابتدای آیه مکر و حیل‌هایی است که می‌بستند تا به عزّت برسند، و عزّت را از ایمان طلب نکنند. البته که مطلق مکرهای آنها را نیز شامل می‌شود. از آن جا که خداوند متعال فرمود: لِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا؛ تمام نیرنگ‌هایشان نقش بر آب می‌شود: مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمِّرُ مِنْ مَعْمَرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ۝ ۱۱

خداوند شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه‌ای، آن‌گاه شما را مرد و زن قرار داد. هیچ زنی باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر این‌که در علم او است. و هیچ کس عمر طولانی نمی‌کند، و از عمرش کاسته نمی‌شود مگر این‌که در کتاب ثبت است. این امور برای خداوند سهل است. ۱۱

خلقت انسان از خاک، در آیات بسیاری از قرآن کریم بیان شده است. آنچه عموم در این باره گفته و باور دارند، خلقت ابتدایی حضرت آدم از خاک است. اما در قرآن فقط خلقت آدم به خاک نسبت داده نشده، بلکه خلقت همه‌ی انسان‌ها را از خاک بیان کرده است. غیر از آیه‌ی محلّ بحث، مابقی آیات نیز همین مطلب را بیان می‌کند. این‌که خلقت از خاک را نسبت به مبدأ دور، یا از باب مجاز بدانیم دور از نصّ آیات است. بنابراین باید اندکی در این باب تأمل کرد. امروزه همه به وضوح می‌دانیم که انسان از خاک نیست، بلکه همان‌طور که در آیات بیان شده است از نطفه‌ای است که بر اثر اختلاط زن و مرد حاصل می‌شود. دو احتمال ابتدایی می‌توان در این نسبت بیان کرد: اول این‌که تغذیه‌ی مرد و زن با واسطه و بی‌واسطه از خاک است. دوم این‌که اکثر عناصری که در جسم انسان است همان عناصری است که در خاک است. گرچه این احتمالات می‌تواند صحیح باشد اما اقناع‌کننده نیست. احتمال دیگری نیز به ذهن حقیر می‌رسد. انسان در عالم اسفل قرار گرفته است، چنان‌که در سوره‌ی تین آمد: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ. عالم اسفل همین عالم ماده است که ما در آن قرار داریم. تراب وجه سافل ماده است. اشاره‌ی مستقیمی به عالم ماده دارد. هیچ لغتی این معنا را کامل نمی‌رساند. بعید نیست که خلقت از تراب به این معنا باشد. به همین جهت می‌فرماید شما را از خاک خلق کردیم.

ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ...: این ترتّب در آیه‌ی ۵ سوره‌ی حجّ به طور کامل آمده است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ

مُسَمًى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لَتَبَلَّغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ إِلَى أُرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدةً فَإِذَا أُنْزِلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ.

ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا: از این نطفه‌ها دو جنس خلق شد: مرد و زن. این چرخه به واسطه‌ی اختلاط زن و مرد ادامه می‌یابد. مَا تَحْمِلُ مِنْ أَنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ: باردار شدن و وضع حمل نیز در علم خدا است. اختلاط بسیار پیش می‌آید، و نطفه‌ای شکل نمی‌گیرد؛ گاه زن باردار می‌شود و خود تا مدتی علم ندارد؛ وضع حمل طبیعی نیز فقط تخمینی است و قطعیت ندارد؛ همه‌ی این‌ها در علم خداوند به طور کامل و دقیق وجود دارد.

مَا يَعْمُرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ: عمر انسان‌ها نیز از اموری است که هیچ بشری بر آن آگاهی ندارد. عده‌ای عمری طولانی می‌کنند، و عده‌ای دیگر عمرشان کوتاه است. ازدیاد و نقصان عمر نیز در کتاب الهی ثبت است. إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ: آری این امور و مانند آن برای شما پوشیده است؛ اما برای خداوند بسیار روشن و آسان است.

اموری در کریمه از باب مثال بیان گردید که انسان به ظاهر برایش بسیار روشن است. روشن است اما قطعیت برای انسان ندارد. مناط عدم قطعیت را اگر انسان عاقل تعمیم دهد، به وضوح می‌یابد که هیچ امری به طور کامل برای او روشن نیست. بنابراین درباره‌ی هیچ امری دیگر با قطعیت حکم نخواهد کرد و سخن نخواهد گفت. این شروع مسیر فکری ارزشمندی است که ثمرات بسیاری برای انسان خواهد داشت.

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازٍ لِّتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ ۱۲

دو دریا یکسان نیستند، یکی شیرین و گوارا است، و دیگری شور و تلخ؛ از هر دو گوشت تازه می‌خورید، و زیوری از آن برون می‌کشید که خود را با آن می‌آرایید. کشتی‌ها را می‌بینی که دریا را می‌شکافند تا از مواهب خدا بهره ببرید، باشد که شکر کنید. ۱۲

فضای این آیات مشابه دو سوره‌ای است که پیش از این شرح شد؛ سوره‌ی الرحمن، آیات ۱۹ و ۲۰ (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ)؛ و سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۵۳ (وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا). مطالبی که ذیل آیات سور پیش بیان شد را مجدد عرض می‌کنیم.

برای این آیات تفاسیر عجیبی شده است، که بیشتر خیال پردازانه است، و ناظر به واقعیت‌های طبیعی نمی‌باشد. گفته‌اند مراد دو دریا است که با هم در تماس هستند، گویا بینشان حائلی است که مانع اختلاط آب آن‌ها می‌شود؛ همواره یکی شور و دیگری شیرین است. وقتی در دریا‌های زمین جستجو می‌کنیم، این تصویرسازی یافت نمی‌شود؛ حتی بین رودها و دریا نیز این حال وجود ندارد. آنچه به طور طبیعی اتفاق می‌افتد اختلاط است. رودها به دریا می‌ریزند و شور می‌شوند، دریا‌هایی که با هم در تلاقی هستند شور می‌باشند. برای رهایی از این واقعیت مسلّم، مثال‌هایی را روی کره زمین زده‌اند، که هیچ کدام در عالم خارج واقعیت ندارد. در نتیجه نمی‌توان آیات را با تصویرسازی غیر واقعی معنا نمود، باید مطابق با واقعیت‌های طبیعی معنا شود.

مراد از بحر فقط دریا نیست، هر آب مجتمعی را بحر می‌گویند. بنابراین معنای تحت‌اللفظی آیه چنین است: دو مجموعه آبی که رها و در حرکتند، و با هم ملاقات دارند. میان آن‌ها برزخی است که با هم آمیخته نشوند.

در نتیجه منظور آیات دو دریای خاص نیست، بلکه مراد آب‌های شیرین و شور است. آنچه در طبیعت اتفاق می‌افتد عجیب و فوق‌العاده است. آب دریاها تبخیر می‌شود، با نزول باران و برف آب شیرین به زمین بازمی‌گردد. این آب شیرین در میان زمین یا کوه‌ها می‌ماند، و به صورت رودهای شیرین جریان پیدا می‌کند. دوباره به دریاها بازمی‌گردد، و شور می‌شود، و این چرخه همواره ادامه دارد. این چرخه موجب فواید بسیاری در طبیعت است. چرخه‌ی فوق نشان می‌دهد که چندین بار میان آب شیرین و شور برزخی حائل است. وقتی آب تبخیر می‌شود برزخی میان آسمان و زمین است. وقتی به زمین بازمی‌گردد، و شیرین باقی می‌ماند برزخ دیگری توسط زمین است، که مانع اختلاط شور و شیرین می‌شود. و در نهایت در محل تلاقی با دریاها اختلاط پیدا می‌کند و شور می‌شود.

در سوره‌ی فاطر فوایدی که انسان از این نعمت الهی نصیبش می‌گردد نیز بیان می‌شود:

۱. مِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا: گوشت تازه‌ی ماهیان را صید می‌کنید و از آن استفاده می‌کنید.

۲. تَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا: زیورهای ارزشمندی را از آب برون می‌کشید و برای زینت‌دادن استفاده می‌کنید. مانند

مروارید و مرجان که در سوره‌ی الرحمن آیه‌ی ۲۲ آمد: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ

۳. تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: مواخر از ریشه‌ی مخر است، در مفردات چنین آمده است: **مَخْرٌ**

الماء للأرض: استقبالها بالدور فيها. يقال: **مَخَرَتِ السَّفِينَةُ مَخْرًا وَمُخَوْرًا:** إذا شقت الماء بجوئها مستقبلة له، وسفينة **مَآخِرَة**،

والجمع: **المَوَاحِر**. قال: **وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ** «النحل: ۱۴» ويقال: استمخرت الريح وامخرتها: إذا استقبلتها بأنفك، وفي

الحديث: استمخروا الريح وأعدوا النبل، أي في الإستنجاء. **والمأخور:** الموضع الذي يباع فيه الخمر. **وبناتُ مَخْرٍ:** سحائب تنشأ صيفاً.

مراد شکافتن آب توسط کشتی است. اگر آب توانایی حمل کشتی را نداشت، بسیاری از امور مردم که به واسطه‌ی

کشتی‌ها انجام می‌شود مختل می‌شد. پس در سیر کشتی‌ها نیز بهره بردن از فضل و رحمت الهی است. این نعمات اندکی

از نعمات بی‌شمار خداوند متعال است. باشد که اهل شکر گردید.

آیه ۱۴ سوره ی نحل به سان همین آیه ی سوره ی فاطر است: وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ۱۳

شب را در روز، و روز را در شب فرو می برد؛ و خورشید و ماه را مسخر کرده است. هر کدام تا سرآمدی معین روانه اند. این خدایی است که پروردگار شما است؛ مالکیت مطلق از آن او است. آنان که به جای خداوند می خوانید مالک پوسته ی هسته ی خرمایی هم نیستند. ۱۳

ولج:

مقایس: تدلّ علی دخول شیء.

التحقیق: هو الورد فی المحيط شیء متصلاً به.

مفردات: الدخول في مضيق. قال تعالى: حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ «الأعراف: ۴۰».

وقوله: يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ «الحج: ۶۱» فتنبیه علی ما ركب الله عزوجل عليه العالم من زيادة الليل في النهار، وزيادة النهار في الليل وذلك بحسب مطالع الشمس ومغاريها.

والوكيعة: كل ما يتخذة الإنسان معتمداً عليه وليس من أهله، من قولهم: فلان وكيعة في القوم: إذا لحق بهم وليس منهم، إنساناً كان أو غيره.

قال تعالى: وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً «التوبة: ١٦» وذلك مثل قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ «المائدة: ٥١».

ورجلٌ خَرَجَهُ وَلِجَةً: كثير الخروج والولوج.

ملاحظات:

أضاف الراغب المضيق الى معنى **ولج** من عنده، **فالولوج** عند اللغويين مطلق الدخول، ويأخذ خصوصيته من فعل ولج، فقد يكون معنى يولج الليل في النهار أنه يجعل فيه وليجة، أو يكون بالتنقيص من الليل والنهار.. الخ.

دخول روز در شب، و شب در روز به معنای رفت و آمد پیاپی روز و شب است. روزها و شبها در طول سال، بنا به موقعیت زمین گرد خوشید، کوتاه و طولانی می شود.

ماه و خورشید نیز مسخر خدايند. يعنى در مدارى مشخص حرکت می کنند، و از این حرکت روز و شب پدید می آید.

ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ: آری خدای شما این چنین است. همه چیز در اختیار او است. او مالک مطلق و حقیقی عالم است. قصیده‌ی فوق العاده‌ی جناب سعدی بسیار در این باب شیوا و گویا است، تنها دو بیت از آن را نقل کنیم:

آفرینش همه تنبیه خداوند دل‌ست

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ: برای قِطْمِيرِ معانی مختلفی بیان شده است. راغب می گوید: الأثر في ظهير النواة، وذلك مثلُ للشئ الطفيف. آن باقیمانده ای است که از هسته ی خرما می ماند. برخی پوشاننده ی نازک هسته ی خرما دانسته اند. به نظر می رسد هر دو در واقع به بی ارزش آن توجه دارند. روی هسته ی خرما لایه ی بسیار نازک و لطیفی هست که اعتنایی به آن نمی شود. آیه می فرماید کسانی را که به جای خدا می خوانید و طلب می کنید، مالک هیچ چیز در عالم نیستند، حتی مالک پوسته ی هسته ی خرمایی!

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ١٤

هرچه آن ها را بخوانید، صدای شما را نمی شنوند، اگر هم بشنوند نمی توانند پاسخی دهند. در روز رستاخیز شرک ورزیتان را نیز انکار خواهند کرد. هیچ کس چون خداوند آگاه تو را آگاه نمی کند. ١٤

این کریمه ادامه ی آیه ی قبل است. اینان که جای خداوند قرارشان دادید را هر چه طلب کنید و بخوانید نمی شنوند! اگر هم از قماش به ظاهر زندگان باشند و بشنوند، پاسخی نمی توانند به شما دهند. اینان خود می دانند که معبود نیستند، و مانند مابقی موجودات مخلوقند؛ برای همین در روز قیامت شرک شما را نیز انکار خواهند کرد. یعنی خود را دخیل در شرک شما نخواهند دانست. آری تنها خداوند است که آگاهی مطلق دارد. و او است که تو را پیامبر از این آگاهی بهره مند می کند.

آیات ۱۵ تا ۲۶:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۝ ۱۵

ای مردم شما فقیران درگاه خدا هستید، و تنها خدا است که بی‌نیاز و ستوده است. ۱۵

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ۝ ۱۶

اگر اراده کند همه‌تان را می‌برد و خلقی جدید می‌آورد! ۱۶

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ۝ ۱۷

و این کار برای خداوند دشوار نیست. ۱۷

این آیات از غرر آیات قرآن است. حقیقت حال انسان را در پیشگاه خداوند بیان می‌کند. همه‌ی انسان‌ها فقیر درگاه خداوندند. وقتی خطاب آمد: أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ؛ دیگر استثنائی وجود نخواهد داشت. ترتبی در میزان فقر وجود نخواهد داشت. همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی احوال فقیر مطلقند. و او است که دارا است، دارایی که مورد ستایش و حمد عالمیان است. حمید یعنی محمود است، هر حمدی هم از داراهای خیالی در عالم می‌شود از او شده است.

انسان اگر در خیالات خود فرو نرفته باشد، وجداناً می‌داند که در همه‌ی امورش نیازمند است. چند روز آب و غذا نخورد فرومی‌ریزد. چند لحظه هوا به او نرسد خواهد مرد. چند شب نخواهد همه‌ی امورش مختل می‌شود. تازه همه‌ی این‌ها نیازهای جسمانی است. انسان به ارتباط، دوستان، محبت، و ... هم نیازمند است. تا آن‌جا که اگر این امور نباشد دچار اختلالات جدی روحی و روانی خواهد شد. بنابراین اصل نیازمندی انسان قابل خدشه و شک نیست. اما آن‌چه عموم انسان‌ها از آن غافلند این است که نیازشان حقیقتاً به چه کسی است. خداوند در این کریمه می‌فرماید شما به خداوند نیاز دارید. اگرچه نیازتان را در طول حیات به ظاهر از اموری رفع می‌کنید، یا به دیگر انسان‌ها عرض حاجت می‌کنید، اما بدانید که آن‌ها خود فقیرند. تنها خدا است که غنای بالذات دارد. بنابراین فقر مذکور در کریمه فقر ذاتی است نه عرضی. انسان در ذات خود فقیر مطلق است. از این‌جا باب مهمی گشوده می‌شود که در قرآن ملاک و معیار است: توحید حقیقی. شرح آن سوره‌ی توحید و آیات توحیدی قرآن است؛ که در سور پیشین به طور مبسوط بیان

گردید. بالاجمال این که خداوند متعال تنها موجود حقیقی است. ماسوی همه ظلّ او هستند. او خالق فارغ از عالم نیست. نیافرید و به حال خود رها کند. وجود بسیط علی الاطلاق چنین باوری را برنمی تابد. او آن به آن بر هستی افاضه‌ی وجود می نماید. اگر آنی افاضه منقطع گردد، هستی از میان می رود. فرمود: **إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ، وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ**. فهم درست این آیات فقط با توحید حقیقی قابل فهم است. نظیری نیشابوری در بیت فوق العاده‌ای سروده است:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها

بیشتر دقت کنیم، فرمود: **اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ**؛ بلکه فرمود: **اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ**. اگر او فقط بی نیاز بود ممکن بود گمان شود که فقر ماسوی ذاتی نیست، بلکه در تسلسل به مبدئی می رسد که او غنی است. همان طور که گذشت حمید یعنی محمود، یعنی هر رفع نیازی در عالم مستقیم و بی واسطه از او است. جریان غنای حق در رفع نیاز جسمانی هم صادق است. رفع تشنگی از آب نیست، از حق است. اگر این مهم برای عموم انسان ها ثقیل است، به جهتی است که در سطور پیش عرض شد. فقر و غنای ذاتی در ذیل توحید حقیقی قابل درک است و بس. پس اگر مطلب صعب آمد فعلاً از آن عبور کرده و درکش را به آینده موکول نمایید.

در پایان به جهت شرافت کلام جناب ابن عربی، سطوری را از فتوحات نقل می کنیم. از ترجمه و شرح کلام او عاجزم. فقط جمله‌ای دارد که عظمت این آیات را به زیبایی بیان کرده است: **كان ينبغي لنا لو كنا متحققين بفهم هذه الآية أن نبكي بدل الدموع دما حيث جهلنا هذا الأمر من نفوسنا**.

... و ذلك معرفة العلم الذي يطلبه الفقير بافتقاره و مسكنته ما هو و إذا حصل هل يقع له به الغني أم لا و هل إلى ذلك طريقة معلومة لقوم أم لا و هل العالمون بها يتعين عليهم إن يحرضوا الناس على سلوكها أم لا فاعلم إن الافتقار في كل ما سوى الله أمر ذاتي لا يمكن الانفكاك عنه ذوقا و علما صحيحا إلا أنه تختلف مقاصده في تعيين ما يفتقر إليه هذا الفقير و ما هو المعنى الذي يفتقر إليه فيه فاعلم إن الفقر و المسكنة لما ثبت في العلم أنها صفة ذاتية كان متعلقها الذي افتقرت فيه طلبها استمرار

كونها و استمرار النعيم لها على أكمل الوجوه بحيث إنه لا يتخلله النقيض فأهل هذه الطريقة لم يروا ذلك حالا و عقدا إلا من الله تعالى فافتقروا إليه في ذلك دون غيره سبحانه و لا يصح الافتقار لهم إليه في وجودهم لأنهم موجودون و إنما كان ذلك الافتقار منهم لوجودهم في حال عدمهم فلهذا أوجدتهم فمتعلق الافتقار أبدا إنما هو العدم ليوجده لهم إذ بيده إيجاد ذلك و أما غيرنا فأروا ذلك من الله عقدا لا حالا و هم المسلمون الأكثرون عالمهم و جاهلهم و من الناس من يرى ذلك من الله أصلا لا عقدا و لا حالا و هم القائلون بالعلل و المعلولات و هم أبعد الطوائف من الله و من الناس من لا يرى ذلك من الله لا أصلا و لا عقدا و لا حالا و هم المعطلة و ما من طائفة مما ذكرنا إلا و تجد الافتقار من ذاتها و من المحال أن يقع الغني من الله لأحد من هؤلاء الطوائف على الإطلاق أبدا و لكن قد يقع لهم الغني المقيد دائما لا ينفكون عنه و أما فرض الطريق إليه فهو ذاتي أيضا من حيث هو طريق و إنما الذي يتعلق به الاكتساب سلوك خاص في هذا الطريق لمن يفتقر إليه و إذا كان السلوك بهذه المثابة تعين التحريض عليه و تبينه لمن جهله فمن عدل عن تبينه لمن يستحقه و هو عالم به فهو صاحب حرمان و خذلان و قد نبه عليه السلام على مرتبة من مراتب ذلك بقوله صلى الله عليه وسلم من سئل عن علم فكتمه ألجمه الله بلجام من نار و السؤال قد يكون لفظا و حالا و المسؤول عنه الذي تعلق به الوعيد لا بد أن يكون واجبا عليه السؤال عنه فلا بد أن يجب على العالم الجواب عنه و سؤالات الافتقار كلها بهذه المثابة قال الله تعالى يا أيها الناس أنتم الفقراء إلى الله ففي هذا الخطاب تسمية الله بكل اسم هو لمن يفتقر إليه فيما يفتقر إليه فيه وهو من باب الغيرة الإلهية حتى لا يفتقر إلى غيره والشرف فيه إلى العالم بذلك و في هذا الخطاب هجاء للناس حيث لم يعرفوا ذلك إلا بعد التعريف الإلهي في الخطاب الشرعي على ألسنة الرسل عليهم السلام و مع هذا أنكر ذلك خلق كثير و خصوه بأمور معينة يفتقر إليه فيها لا في كل الأمور من اللوازم التابعة للوجود التي تعرض مع الآتات للخلق و كان ينبغي لنا لو كنا متحققين بفهم هذه الآية أن نبكي بدل الدموع دما حيث جهلنا هذا الأمر من نفوسنا إلى أن وقع به التعريف الإلهي فكيف حال من أنكره و تأوله و خصصه (الفتوحات المكية، ج ٢، الصفحة ٦٠٠ و ٦٠١)

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ١٨

هیچ کس بار دیگری را بر دوش نمی‌کشد؛ و اگر سنگین‌باری کسی را به یاری حمل بارش طلبد او را یاری نخواهند کرد، حتی اگر از خویشانش باشد! تنها آنان که از پروردگارشان در نهان خشیت دارند، و نماز را به پامی دارند انذار تو را می‌شنوند. هر که تزکیه کند، برای خود کرده است؛ بازگشت به سوی خدا است. ۱۸

وزر:

مقایس: أحدهما الملجأ، و الآخر الثقل فی الشیء، الاول: کلاً لا وزر (۱۱ قیامة)، و الوزر حمل الرجل اذا بسط ثوبه فجعل فيه المتاع و حملة، و لذلك سمی الذنب وزرا. و الوزیر سمی به لانه يحمل الثقل عن صاحبه.

دو معنا برای وزر بیان شده است: اول پناه به شاهد آیه کلاً لا وزر، و دوم سنگینی و ثقل در شیء. اگر معصیت را وزر گفته‌اند به جهت همین سنگینی در روح است. به بار و بنه زیادی که انسان با خودش حمل می‌کند هم وزر گفته‌اند، معصیت از این جهت هم می‌تواند وزر باشد. وزیر هم به جهت به عهده گرفتن بار سنگین همراه گفته می‌شود.

مفردات راغب به خوبی این معانی را تجميع کرده است:

الْوَزْرُ: الملجأ الذي يلتجأ إليه من الجبل. قال تعالى: **كَلَّا لَا وَزَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ** «القيامة: ١١» **وَالْوَزْرُ:** الثقل تشبيهاً بوزر الجبل. ويعبر بذلك عن الإثم كما يعبر عنه بالثقل، قال تعالى: **لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ** «النحل: ٢٥» كقوله: **وَلِيَحْمِلْنَ أَثْقَالَهُمْ وَأَنْثَقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ** «العنكبوت: ١٣».

وحمل وزر الغير: في الحقيقة هو على نحو ما أشار إليه صلى الله عليه وآله بقوله: من سنَّ سنةً حسنةً كان له أجرها وأجر من عمل بها من غير أن ينقص من أجره شيء، ومن سنَّ سنةً سيئةً كان له وزرها ووزر من عمل بها. أي مثل وزر من عمل بها. وقوله تعالى: **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى** «الأنعام: ١٦٤» أي لا يحمل وزره من حيث يتعرى المحمول عنه.

وقوله: **وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ** «الشرح: ۲» أي ما كنت فيه من أمر الجاهلية، فأعفيت بما خصصت به عن تعاطي ما كان عليه قومك.

وَالْوَزِيرُ: المتحمل ثقل أميره وشغله. والوزيرُ على بناء الصناعة.

وَأَوْزَارُ الْحَرْبِ: واحدها وِزْرٌ: آلتها من السلاح. **وَالْمُكَازَرَةُ:** المعاونة. يقال: وكازرتُ فلاناً مُكَازَرَةً: أعنته على أمره. قال تعالى: **وَاجْعَلْ لِّي وِزِيرًا مِّنْ أَهْلِي** «طه: ۲۹» **وَلَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَارًا مِّنْ زِينَةِ الْقَوْمِ** «طه: ۸۷».

ابتدای کریمه در چند آیهی دیگر قرآن کریم نیز آمده است. یکی از آنها در سورهی نجم است که به فضل خداوند خوانده شد: **أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى** (آیهی ۳۸، سورهی نجم)

معنای ابتدایی آیه این است که هرکسی بارِ خود را می‌کشد، و بارِ دیگری را نخواهد کشید. دقت بیشتری نیز می‌توان در آیه داشت. این که اعمال تابعِ باور است. انسان هرچه می‌کند جدای از او نیست. اعمال یا ایمان را رشد می‌دهد، یا می‌کاهد. بنابراین ورای انسان عملی نیست که کسی بخواهد آن را برعهده گیرد. کریمه این معنا را بیشتر می‌گشاید؛ می‌فرماید: اگر کسی که بارش سنگین است از دیگری طلب کمک کند، تا بارش را سبک کند، هیچ کس بار او را برعهده نخواهد گرفت، حتی اگر از نزدیک‌ترین‌های او باشد. با توضیحی که عرض شد معنای این فقره چنین است: کسی نمی‌تواند موضوعاً بارِ دیگری را بر عهده گیرد. آری هرکس سر سفره‌ی باورها و اعمال خود است.

ادامه‌ی کریمه مطلب جدیدی را بیان می‌کند. **إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ:** کسانی سخن تو را می‌شنوند و از آن پند می‌گیرند که دو خصوصیت داشته باشند. اول این که خشیت دارند. خشیت حالِ رقت قلبی از درک حضور و مهابت خداوند متعال است. قیدِ بِالْغَيْبِ با توجه به این که خشیت قلبی است، قید توضیحی است. بنابراین حال آنها در نهان است. اگر ظاهر آنها را ببینی و اهلِ باطن نباشی متوجه این حال نخواهی شد. دوم اهلِ نمازند. این که از

میان همه‌ی عبادات نماز گفته شد، برای این است که نماز تجلّی یاد خداوند است. همان‌طور که در سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴ آمد: **إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي.**

مَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ: اگر اهل خشیت و یادِ خدا بودید در مسیر تزکیه قرار گرفته‌اید. زکی را چندین بار معنا کردیم:

مقایس: يدلّ على نماء و زيادة و يقال الطهارة زكاة المال. قال بعضهم سميت بذلك لأنها مما يرجى به زكاء المال و هو زيادته و نمائه. و قال بعضهم سميت زكاته لأنها طهارة. التحقيق: هو تنحية ما ليس بحقّ و إخراجة عن المتن السّالم و ذلك كإزالة رذائل الصفات عن القلب.

دو معنا برای زکی بیان شده است:

۱. نماء و زیادی که همان رشد است.

۲. طهارت.

زکات مال را با هر دو معنای فوق می‌توان معنا کرد. هم زیادی مال را عطا کنید صحیح است، هم عطا کنید تا مالتان پاکیزه شود درست است. به نظر می‌رسد طهارت به نماء می‌تواند بازگردد ولی نماء نمی‌تواند به طهارت برگردد. رشد معنوی انسان همان طهارت نفس است. چه بسا طهارت، مرتکز ذهنی لغویون بوده باشد.

راغب نیز اصل واژه را نماء و برکت دانسته است:

أصل الزَّكَاةِ: النُّمُو الحاصل عن بركة الله تعالى ويعتبر ذلك بالأموال الدنيوية والأخروية. يقال: **زَكَاَ الزَّرْعُ** يَزْكُو: إذا حصل منه نمُو وبركة. وقوله: **أَيُّهَا أَزْكَى طَعَاماً** «الكهف: ۱۹» إشارة إلى ما يكون حلالاً لا يستوخم عقباه.

ومنه الزَّكَاةُ: لما يخرج الإنسان من حق الله تعالى إلى الفقراء، وتسميته بذلك لما يكون فيها من رجاء البركة، أو **لتزكية النفس**، أي تنميتها بالخيرات والبركات. أو لهما جميعاً، فإن الخيرين موجودان فيها.

تزکیه‌ی نفس با توجّه به شرحِ واژگان، رشدِ نفس است. باطن که متوجّه خدا باشد، دائم حضور او را درک کند، رقت و خشیتی در قلبش حاصل می‌شود، این حال باطن او را رشد خواهد داد. طهارت نفس نیز ذیل همین معنایی است که عرض شد. بنابراین این کریمه از جهتی بسیار حائز اهمیت است. این که تزکیه را معنا کرده است. تزکیه را خشیت و یاد خداوند دانسته است. حال خداوند متعال می‌فرماید تزکیه برای خودتان است نه من. دقت کنیم نهایت تزکیه انسان را به خدا می‌رساند که فرمود: **إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ**؛ اما خداوند غنی بالذات است. این که انسان خود را در مسیر او قرار دهد یا نه، برای او نیست، بلکه فقط برای خود انسان است.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ ۙ ۱۹

نابینا و بینا یکسان نیستند. ۱۹

وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ ۙ ۲۰

ظلمت و نور نیز یکسان نیست. ۲۰

وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ ۙ ۲۱

سایه و آفتاب سوزان هم یکی نیستند. ۲۱

وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ ۙ ۲۲

مردگان و زنده‌دلان هم یکی نیستند؛ خداوند هر که را اراده کند شنوا می‌کند. آنان که در گورند را نمی‌توانی شنوا کنی!

ظاهراً این آیات عطف بر **وَالِلَّهِ الْمَصِيرُ** باشد. مراد این است که انسان مزکی با کسی که در پی رشد باطنی خود نیست یکسان نیست. خداوند متعال عدم تساوی آن‌ها را در قالب مثال‌هایی ساده بیان می‌فرماید. بینا و کور یکی نیستند؛ نور و ظلمت هم یکی نیستند؛ سایه‌ی خنک و آفتابِ شدید نیز یکی نمی‌باشند؛ آری مرده و زنده یکی نیستند. تفاوت این دو

گروه از انسان‌ها به قدری روشن است که مثال‌هایی چنین متضاد بیان شده است. ادامه‌ی کریمه‌ی ۲۲ نیز بیانی تمثیلی است. آنان که خداوند شنوایشان می‌کند، زنده‌دلانی هستند که پیش از این مرده بودند. و آنان که در قبرها هستند مرده‌دلانی هستند که با وجود این همه معارف نمی‌خواهند مسیر الهی را انتخاب کنند. اینان نمی‌خواهند که بشنوند، پس تو نیز نمی‌توانی آن‌ها را شنوا کنی. کسی که خود را در قبر آمال و اوهام گرفتار کرده است، قابلیت شنوایی را در خود از بین برده است.

إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ ۲۳

نیستی تو مگر انداز دهنده. (تو فقط هشداردهنده هستی) ۲۳

این کریمه در ادامه‌ی آیه‌ی قبلی است. فرمود: مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ؛ تو مردگان را نمی‌توانی شنوا کنی، تو فقط می‌توانی به مردم هشدار دهی. آن‌ها را از حقیقت عالم و معارف مطلع کنی. جز این کاری بر عهده‌ی تو نیست.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ۲۴

ما تو را به حق نویدبخش و هشداردهنده فرستادیم؛ هیچ امتی نیست مگر میان آنان هشداردهنده‌ای بوده است. ۲۴

کار انبیاء بشارت و انداز است؛ تو نیز در همان مسیر پیامبران هستی. تبشیر و انداز به حق است. یعنی هیچ پیامبری از جانب خود چنین مسئولیتی ندارد. بلکه آنچه خداوند به ایشان وحی کرده است را به مردم می‌رساند. این‌که مردم در قبال آنان چه کنند بر عهده‌ی پیامبران نیست. آری تمامی امت‌ها منذری داشته‌اند. چرا که خداوند مربی است، و بشر را با عقل و فطرت تنها نمی‌گذارد. بلکه از برون نیز برای تأیید درون کمک‌رسانی می‌فرستد.

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ٢٥

اگر تو را تکذیب می‌کنند، کسانی که پیش از اینان بوده‌اند را نیز تکذیب کرده‌اند؛ پیامبرانشان با دلایلی روشن، نوشته‌ها، و کتاب روشن‌گر سویشان آمدند. ٢٥

فقط تو را تکذیب نکردند. مردم در طول تاریخ همین بوده‌اند. دعوت پیامبران را نادیده می‌گرفتند، و هرچه آنان را از دنیا بازدارد تکذیب می‌کنند.

پیامبران با سه چیز به سوی امت‌هایشان می‌آمدند:

١. بَيِّنَات: مراد دلائل و آیات روشن است. مانند معجزات، کلام مطابق عقل و ...
٢. زبر: هر متن محکم و قطعی است. اصل واژه به معنای احکام الشیء و توثیقه همان طور که در مقایسه آمده است می‌باشد. بنابراین مراد کلام پیامبران که قطعی و محکم است می‌باشد؛ مکتوب باشد یا نباشد.
٣. الْكِتَابِ الْمُنِيرِ: مراد کتب انبیاء است که روشن‌گر و هادی است. تفاوت آن با زبر در عام‌تر بودن زبر است. با توضیح فوق روشن است که بیّنات اعم، زبر اخصّ از بیّنات، و کتاب منیر اخصّ از زبر است. بنابراین پیامبران با بیّنات آمده‌اند، و ذکر زبر و کتاب منیر توضیحی است.

ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ٢٦

آن‌گاه کافران را فروگرفتم، مجازاتم چگونه بود؟ ٢٦

با وجود قطعیت و حقایق کلام پیامبران، بسیاری آن را نمی‌پذیرفتند؛ و آن را تکذیب می‌کردند. نهایت کارشان فروگرفتن خداوند متعال است. نتیجه‌ی انکار و تکذیب جز این نمی‌تواند باشد.

آیات ۲۷ تا ۳۸:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ
سُودٌ ۲۷

آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرستاد که با آن میوه‌هایی رنگارنگ برآوردیم؟ و در کوه‌ها رگه‌هایی سپید، و قرمز به
رنگ‌های مختلف، و سیاه سیاه ایجاد کردیم. ۲۷

مفردات: **الْجَدُّ**: قَطْعُ الْأَرْضِ الْمُسْتَوِيَةِ، و منه: جَدٌّ فِي سَبِيلِهِ يَجِدُ جَدًّا. و كذلك **جَدٌّ فِي أَمْرِهِ وَأَجَدَّ**: صار ذا جَدٍّ. و تَصَوُّر من:
جَدَدْتُ الْأَرْضَ: القطع المجرد، فقليل: جددت الثوب إذا قطعتة على وجه الإصلاح.

جَدٌّ در ریشه به معنای قطع کردن است. ممکن است در زمین باشد که اطلاق راه از آن فهمیده می‌شود؛ و ممکن است به
معنای جداکننده‌ی بخشی از بخش دیگر باشد.

غرابی از ریشه‌ی غرب است. به معنای خفاء خورشید. اطلاق تاریکی و سیاهی نیز از همین ریشه است. به کلاغ هم
غراب از همین باب گفته می‌شود.

این آیه و آیه‌ی بعد انسان را به سیر آفاقی توجّه می‌دهد. می‌فرماید به میوه‌ها نظر کن؛ هر کدام با دیگری متفاوت است.
در رنگ، اندازه، طعم، و ... چه‌طور از آبی واحد و یک‌رنگ، و زمینی یک رنگ این همه رنگ پدید آمد؟ در میان
کوه‌ها نیز عجائبی وجود دارد. اشاره‌ای که در کریمه شده است می‌تواند دلالت بر رگه‌های متفاوتی باشد که در میان
کوه‌ها دیده می‌شود. و می‌تواند اشاره به رنگ خود کوه‌ها داشته باشد، که بر اساس نوع خاک رنگ‌های مختلفی دارند.
احتمال دوم با بخش اول آیه تطبیق بیشتری دارد. جناب سعدی در قصیده‌ای زیبا و خواندنی، توجّه به هستی را به
تصویر کشیده است، چند بیتی از این قصیده را بخوانیم:

آفرینش همه تنبیه خداوند دل‌ست

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار

کوه و دریا و درختان همه در تسبیح‌اند

نه همه مستمعی فهم کنند این اسرار

خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند

آخر ای خفته سر از خواب جهالت بردار؟

هر که امروز نبیند اثر قدرت او

غالب آنست که فرداش نبیند دیدار

تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش؟

حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

که تواند که دهد میوه‌ی ألوان از چوب؟

یا که داند که برآرد گل صد برگ از خار؟

وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ۲۸

و مردمان، جنبندگان، و چهارپایان را نیز به رنگ‌هایی متفاوت قرار دادیم؛ آری تنها علما از خداوند خشیت دارند؛

خداوند با عزّت و بسیار آمرزنده است. ۲۸

تفاوت رنگ در همه‌ی هستی جریان دارد. مردمان نیز رنگ‌های متفاوتی دارند: سفید، سیاه، سرخ، و زرد. همه‌ی جنبندگان روی زمین با هم متفاوتند. چهارپایان نیز همین‌گونه‌اند. اما همه‌ی این آیات برای اهل علم فایده دارد. همه عجائب هستی را می‌بینند، اما توقّی در آن نمی‌کنند. در آن اندیشه و مدافّه نمی‌کنند. به اعتقاد حقیر مراد از عالمان، اهل علم در همه‌ی رشته‌ها است. البته شاخه‌های مادر و اصیل علم، نه مدرن امروزی؛ مانند زیست، ریاضیات، فیزیک، نجوم و ... انسان‌های دانشمند مقهور عظمت هستی می‌شوند. مقهور شدن همان خشیت است. ممکن است در ظاهر امر بی‌خدا هم باشند، اما حالی که در مواجهه‌ی با هستی پیدا می‌کنند خشیت است. ممکن است نفهمند که این هستی جلوه‌ای از جلّوات الهی است. بالتبع عالم الهی هم خشیت پیدا می‌کند، و هم خشیتش در برابر خداوند متعال است. آری همان‌طور که از عالم طبیعی خشیت برمی‌آید، ممکن است از عالم دینی برنیاید. چه بسیار متکلمین و فقیهان که ذره‌ای خشوع در قلبشان نیست! بنابراین دلیلی بر تخصیص علماء در کریمه بر عالمان الهی نداریم.

در پایان کریمه خداوند خود را با دو صفت توصیف می‌کند: عزیز و غفور. عزیز بسیار با عزّت است. مراد این است که همه‌ی هستی مقهور او است، و او مقهور هیچ کس نیست. غفور است یعنی در مواجهه‌ی ابتدایی با هستی معمولاً او دیده نمی‌شود. گویا خود را پوشانده و مخفی کرده است.

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ ۚ ۲۹

آنان که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند، و نماز به پا می‌دارند، و از آن‌چه روزیشان کردیم در نهان و آشکارا انفاق می‌کنند، به معامله‌ای امید بسته‌اند که هرگز زیان نخواهد داشت. ۲۹

در این کریمه اوصاف عالمانی که از خداوند متعال خشیت دارند بیان می‌گردد. سه وصف برشمرده می‌شود:

۱. يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ: مراد از تلاوت کتاب خدا، خواندن قرآن نیست. بلکه انس دائمی با قرآن است. قرآن برای شفای جان انسان نازل شده است. خواندن قرآن دروازه‌ی انس با او است. سفارشات که برای خوانش قرآن آمده است همه برای این است که انسان به معارف زنده و حقیقی قرآن راه پیدا کند. عموم مسلمانان بهره‌شان از قرآن خواندن برای ثواب است. در حالی که قرآن برای هدایت آمده است. خواندن بدون اندیشه و توجه به قائل، فاقد کمترین فایده است. این‌که برای خواندن صرف اثر تکوینی قائل شویم، کاربرد قرآن کریم را بسیار تنزل خواهد داد. خواندن کتاب خدا معنایی اعم نیز دارد؛ همه‌ی هستی کلمات الله است. غور در هستی نیز خواندن کتاب خدا است.

۲. أَقَامُوا الصَّلَاةَ: نماز را به پا می‌دارند. یعنی با نماز انس دارند. عرض شد که مطابق آیات دیگر، نماز تجلی یاد خداوند است. بنابراین انس با نماز غرق شدن در یاد خداوند متعال در همه‌ی آنات است. نماز خواندن به هر شکل دیگری بی‌فایده یا فایده‌ی حداقلی خواهد داشت. متأسفانه نماز نیز مانند قرآن در میان عموم مسلمانان فقط کالبدی بی‌جان پیدا کرده است.

۳. أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً: از روزی که ما به آن‌ها بخشیدیم در خفا و آشکارا انفاق می‌کنند. انفاق آن‌چه برای انسان محبوب است، مطمئن‌ترین و مؤثرترین راه برای قطع تعلق از عالم ماده و دنیا است.

سه وصفی که در این کریمه بیان شد، ارکان سلوک انسان است. همین سه رکن برای انسان کافی و وافی است. البته حقیقت این سه مراد است.

کسانی که این اوصاف را دارند به خداوند امید بسته‌اند. این معامله‌ای با خداوند متعال است که کوچک‌ترین ضرری نخواهد داشت. *تَجَارَةً لَّنْ تَبُورَ بَيَانِي* تمثیلی است. در هر تجارتی احتمال سود و زیان وجود دارد. اما معامله‌ی با خداوند احتمال ضرر ندارد. کسی که انفاق می‌کند به ظاهر سرمایه‌اش کم می‌شود، اما این کم شدن ضرر نیست، رشد ایمانی و وجودی انسان است. و *قَسَّ عَلَيَّ هَذَا*.

لِيُوفِّيَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ۳۰

پاداششان را بی‌کم و کاست می‌دهد، و از فضلش ایشان را می‌افزاید، چه این که او بسیار آمرزنده و قدرشناس است. ۳۰

علمای الهی که وصفشان در دو آیه‌ی قبل بیان شد سر سفره‌ی خداوند هستند. خداوند از آنان پذیرایی می‌کند؛ آن‌هم پذیرایی کامل. عبارت *يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ* معنایی ابتدایی دارد که روشن است؛ این که با فضلش بیش از لیاقتشان به آن‌ها می‌بخشد. و معنایی دقیق‌تر دارد؛ این که آن‌ها را بزرگ می‌کند و وسعت می‌دهد. راه خدا بی‌انتهاست. هر گام به سوی او افق تازه‌ای را روبروی انسان می‌گشاید.

پایان آیه *عَلَّتْ* موهبت‌های الهی را بیان می‌کند: او غفور است؛ بنابراین همه‌ی بدی‌های ایشان را اولاً، صفات رذیله‌شان را ثانیاً، و خودشان را ثالثاً می‌پوشاند.

او شکور است: شکور در یک واژه قابل معنا کردن نیست. در ترجمه معنا کردیم قدرشناس؛ با این که معادل کاملی نیست، گریزی از آن نبود. قدرشناس رفتار انسان‌ها را در قبال هم متبادر می‌کند. اگر بخواهیم شکور را در عبارتی معنا کنیم باید چنین گوییم: هستی انسان، امکان انتخاب خداوند، و سیرش به سوی او، همگی موهبت و بخشش خداوند

متعال است. هر حرکتی به سمت خداوند، حرکت به سمت خیر و زیبایی مطلق است. اقرار به زیبایی در جان، و خشیت مقابل آن معنای حمد است. این که انسان می تواند خدا را حمد کند، شکور بودن خداوند متعال است. دقت بفرمایید.

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ۝ ۳۱

آن چه از کتاب بر تو وحی کردیم حق است؛ آن چه پیش از آن بوده است (کتب آسمانی قبل) را تصدیق می کند؛ خداوند به حال بندگانش آگاه و بینا است. ۳۱

قرآن کریم حق است. یعنی مطابق با حقیقت و واقعیت است. هیچ باطلی در آن راه ندارد. همان طور که در سوره یس در وصف قرآن آمد: وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ. قرآن کریم کتب پیامبران پیشین را تأیید می کند: مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ. آری خداوند متعال به حال همه ی بندگان خود اشراف دارد: خبیر است و بصیر. احاطه ی خداوند احاطه ی وجودی به هستی است. در گذشته این مطلب به طور مفصل شرح داده شد.

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ۝ ۳۲

این کتاب را به بندگان برگزیده‌ی خود به میراث دادیم. برخی از آنان به خود ستم کردند، برخی میانه‌رو بودند، و برخی با اذن خداوند در خوبی‌ها پیشی می‌گیرند. این همان فضل بزرگ است. ۳۲

ارث دادن قرآن به معنای بهره‌مندی بندگان خدا از معارف قرآن است. همان‌طور که در لسان عرف وقتی چیزی به ارث می‌رسد، منافعش منتقل می‌شود. خداوند متعال به جهت آشنایی اذهان با مفهوم ارث، از مفهوم میراث دادن قرآن استفاده کرد. جهت این است که معارف والای قرآن را تا عالم ماده فرو فرستادیم، تا قابل بهره بردن برای همه‌ی مردم باشد. معارف قرآن به تصریح آیات قرآن برای همه‌ی انسان‌ها است. در کریمه‌ی فوق بندگان برگزیده و پاک شده را وارثان قرآن معرفی می‌نماید. به این جهت که با وجود این‌که قرآن برای همه‌ی انسان‌ها است، اما همه نمی‌توانند از آن بهره‌مند شوند. همان‌طور که در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶ آمد: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ. و با وضوح بیشتر در آیات ابتدایی سوره‌ی بقره بیان شد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ، أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (آیات ۱ تا ۵)

برخی از مفسرین در فرازِ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا اوج‌هایی گرفته‌اند؛ با توجه به تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ی بندگان خدا که در ادامه‌ی آیه بیان می‌شود، این اوج‌گیری‌ها فاقد وجاهت است. آری اهل بیت، بندگان خاص خدا و حاملان قرآن می‌باشند، اما قرار نیست هر جا با بندگان برگزیده مواجه شدیم مصداق آن را اهل بیت بدانیم. وقتی چنین نظری را بیان کردند ناچارند که سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ را اهل بیت بدانند، یا ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ را به اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا برنگردانند، و دیگر تحمیل‌هایی که متن آن را بر نمی‌تابد. دقت کنیم که وجود مبارک اهل بیت عدل قرآن کریم است. اطلاق سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ تنزّل شأن ایشان است.

به آیه بازگردیم؛ بندگان انتخاب شده‌ی خداوند وارثان معارف قرآن هستند. خداوند بندگان را سه دسته می‌کند:

۱. ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ: بندگان که به خویش ظلم کرده‌اند. مراد بندگان گنهکار است. منظور کافران و ملحدان و امثالهم نیست.

این دسته قسمی از بندگان برگزیده‌ی خدا هستند. بنابراین مراد همه‌ی مؤمنینی هستند که هنوز گرفتار خودند. گاه به بدی و معصیت میل می‌کنند، توبه می‌کنند و به دامن خدا برمی‌گردند.

۲. مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ: مراد بندگان هستند که اهل احتیاطند. برای میل به بهشت و دوری از آتش جهنم خدا را بندگی می‌کنند.

و معاصی از آن‌ها به ندرت دیده می‌شود. می‌توان آن‌ها را تطبیق به اصحاب یمین نمود.

۳. مِنْهُمْ سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ: اینان بندگان مقربند. همان‌ها که گفته شد: وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. (آیات ۱۰

و ۱۱ سوره‌ی واقعه) اینان از معصیت اولاً و شرک ثانیاً رها شده‌اند، و در سیر الهی مشغولند.

ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ: فضل بزرگ خداوند به انسان‌ها نزول قرآن کریم برای هدایت ایشان است. فضل دوم او بر بندگان

خاص خود است، که معارف قرآن را در قلوب ایشان جاری نموده است. که همان ارث بردن قرآن کریم است.

ذیل این کریمه روایات بسیاری نقل شده است که سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ را اهل بیت، مُّقْتَصِدٌ را امام‌شناس، و ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ را کسی

دانسته است که امام را نمی‌شناسد. این‌گونه تطبیقات که محذوراتی دارد را باید طوری دیگر فهمید. تعدادی از

محذورات در شرح آیه بیان گردید. مراد این است که سابقون می‌توانند اهل بیت باشند. وقتی معیار اهل بیت شدند،

شناخت و عدم شناخت ایشان ملاک ایمان خواهد بود. اگر ایشان را قبول کردید، مقتصد در ایمانید؛ و اگر آن‌ها را به

امامت انتخاب نکردید به خویش ظلم کرده‌اید. خب این معنای خوبی است، ملاک آن جایگاه اهل بیت است؛ اما معنای

کاملی نیست. همان‌طور که عرض شد سبقت‌گیرندگان در خیرات نمی‌توانند اهل بیت باشند. بسیاری از اولیای الهی نیز

از خواهش‌های عادی خارج شده‌اند. خواهش‌هایی مانند بهشت، دوری از جهنم، رسیدن به قرب الهی و ... عارف

خداوند را بندگی می‌کند چون او را دوست می‌دارد، در بیان امیرالمؤمنین اینان عالمان ربانی‌اند. اهل محبت در پی خیر و

اجتناب از شر نیستند. وقتی حال عارفان این‌چنین است، اهل بیت از این دایره برونند. چگونه می‌توان ایشان را مصداق

سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ دانست؟ بنابراین می‌توان این دسته روایات را به طریق دیگری فهمید. دَقَّتْ کنیم که شأن و رتبه‌ی اهل بیت برای اکثر مؤمنین نیز ناشناخته است. درست است که عده‌ای لَفَاطِی‌هایی می‌کنند، اما درک جایگاه این ذوات پاک نورانی کار فهم امثال بنده نیست. در صدر اسلام رتبه‌ی ایشان ناشناخته‌تر نیز بود. بعدها به واسطه‌ی فرمایشات خود ایشان مانند جامعه‌ی کبیره، قدر و جایگاه ایشان تا حدی شناخته شد. بنابراین وقتی این‌گونه آیات را بر خود تطبیق می‌کردند، به جهت معرفتی خود بود، نه بیان حقیقت ایشان. وقتی اکثر مؤمنین باور درستی درباره‌ی این ذوات ندارند، معرفتی به سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ گامی برای معرفت بیشتر است. حال ما که بر سفره‌ی جامعه‌ی کبیره و مانند آن هستیم نمی‌توانیم شأن آن ذوات نورانی را بکاهیم. اگر خیالمان به قدر ایشان نمی‌رسد، لااقل رتبه‌ی ایشان را در حدّ اولیاء الهی پایین نیاوریم.

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ۝۳۳

در بهشت‌هایی داخل می‌شوند که جاودانه در آن آرامش و بهجت خواهند داشت؛ با دست‌بندهایی از طلا و مروارید آراسته گردند؛ پوششان در آن جا ابریشم است. ۳۳

عدن:

مقایس: الاقامة.

التحقيق: هو الاستقرار مع الفة و بهجة. من مصاديقه: الجنة.

مفردات: استقرار و ثبات.

در این کریمه برخی از موهبت‌های الهی به عبادالله برشمرده می‌شود. ترکیب جَنَّاتُ عَدْنٍ در آیات بسیاری از قرآن کریم به کار رفته است. عدن مکانی است که در آن اقامت همراه با آرامش و بهجت است. پس اولاً اقامت دارد، ثانیاً با آسایش همراه است. جاودانگی از خصوصیات عدن نیست؛ بلکه از خصوصیات بهشت است. توصیف بهشت با عدن به جهت

ملموس بودن آن برای اذهان مخاطبین است. خانه در ادبیات ما جایی است که انسان پس از خستگی و مرارت‌های روزانه به آن پناه می‌برد. خانه جایی است که انس، الفت، و آرامش در آن جریان دارد. ترکیب جَنَّتْ عَدْنٍ در واقع بهشت را خانه‌ای توصیف می‌کند که انسان در آن آرام می‌گیرد.

توصیفات بعدی مانند اکثر اوصاف بهشت برای مخاطب آن زمان است. در زمان نزول قرآن زیور کردن برای مردمان اهمیت بسیار داشت. به همین جهت می‌فرماید بهشتیان با انواع زیورها آراسته می‌گردند؛ مانند دست‌بندهایی از طلا و مروارید. هم‌چنین پوششان در بهشت از نفیس‌ترین پارچه‌ها است، مانند ابریشم. این‌گونه توصیف بهشت برای ترغیب مخاطب است. اهل الله این اوصاف را حمل بر ظاهر نمی‌کنند. به قدر فهم و معرفتشان از این اوصاف ظاهری مست خواهند شد.

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) وَ سَاقَ الْحَدِيثَ الطَّوِيلَ فِي أَجْوِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَنْ مَسَائِلِ الْيَهُودِيِّ إِلَى أَنْ قَالَ، قَالَ الْيَهُودِيُّ وَ أَيْنَ يَسْكُنُ نَبِيُّكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ فِي أَعْلَاهَا دَرَجَةً وَ أَشْرَفَهَا مَكَاناً فِي جَنَّتِ عَدْنٍ قَالَ صَدَقْتَ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَبِخْطٌ هَارُونَ وَ إِمْلَاءُ مُوسَى.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۴۵۸ / بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۹۵

امام صادق (ع) فرمود: امیرالمومنین (ع) در حدیثی طولانی در جواب پرسش‌های یهودی [مطالبی فرمود ...] تا آنجا که یهودی گفت: «جایگاه پیامبر (ص) در بهشت کجاست؟» امیرالمومنین (ع) فرمود: منزل محمد (ص) در بهشت در جَنَّتِ عَدْنِ است، و آن در وسط بهشت، و نزدیک‌ترین مکان به عرش رحمان است». یهودی گفت: «خدا را گواه می‌گیرم که راست گفתי قسم به خدا همانا خطّ هارون و املائی موسی بن عمران است».

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ۝ ٣٤

گویند: حمد فقط از آنِ خدایی است که اندوه را از ما بُرد؛ پروردگار ما بسیار آمرزنده و قدرشناس است. ۳۴

بندگان خدا در بهشت حمد خدا می‌کنند؛ حمدشان از این جهت است که اندوه را از آنان زدود. سرّ معنای عدن در این کریمه به وضوح بیان می‌گردد. دنیا دَوْران بین حزن و ملال است. نبودن حزن و ملال شادی عمیق باطنی به همراه دارد. در ادامه می‌گویند خدای ما بدی‌ها و اندوه‌های ما را پوشانید. آری او شکور است. شکور را در آیه‌ی ۳۰ بیان کردیم.

عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ... وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ قَالَ وَالْحَزْنَ مَا أَصَابَهُمْ فِي الدُّنْيَا مِنَ الْخَوْفِ وَالشَّدَّةِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۴۵۸ / بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۲۰

در روایت ابوالجارود آمده است: امام باقر (ع) فرمود: وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ. حزن که در این آیه ذکر شد منظور وحشت و ناراحتی است که در دنیا مبتلا به آن شدند.

الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ۝ ٣٥

او که ما را به خاطر فضلش در سرای جاودان جای داد؛ در آن جای نه رنجی به ما می‌رسد، نه ملالی. ۳۵

نصب:

مقایس: اقامه شیء و اهداف فی استواء.

التحقیق فی الآیة: فقدان ما يتظاهر فی مقابل الانسان من منتصب غیر ملائم.

لغب:

مفردات: التعب و النصب.

التحقیق فی الآیة: ضعف فی النفس و تأثر يحصل فی اثر ما لا یلائم و یوجب تألماً. فالنظر فی اللغوب الی حصول هذا الضعف و التأثر فی النفس، و فی النصب الی انتصاب امر فی الجهة المقابلة من الخارج.

معنای خوبی که برای نصب می‌توان کرد رنج، و برای لغب ملال است.

همان‌طور که در آیه‌ی قبل عرض شد بهشتیان از رنج و ملال دورند. دنیا دایره‌ی مدار این دو است: برای رسیدن به آروزیها و هدف‌ها دچار رنج می‌شود. اگر نرسد حزن می‌آید، و اگر برسد پس از اندک زمانی دچار ملال می‌شود؛ و دوباره تدارک تمنای جدیدی کرده تا از آن ملال رها شود. به همین جهت است که انسان‌ها در دنیا دائماً در پی تجربیات جدید هستند. با این خیال که شاید تجربه‌ی جدید مانند زیست گذشته‌شان نباشد، و از آن ملال‌های طولانی رها شوند. انسان یا به واسطه‌ی تعقل عمیق و یا بالاتر رفتن سن، می‌فهمد که همه‌ی امور یکسانند، و این چرخه پایان‌پذیر نیست. بنابراین تلاش می‌کند تا راهی برای فرار از این لوپ معیوب بیابد. آری به همین جهت است در بهشتی که خداوند وعده می‌دهد این دو وجود ندارد؛ چرا که تا این‌ها باشد آرامش و بهجت قلبی معنا ندارد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ ۝ ۳۶

برای کافران آتش جهنم است؛ نه حکم مرگشان می‌آید تا بمیرند، و نه عذابشان کاسته می‌گردد. این چنین هر ناسپاسی را مجازات می‌کنیم. ۳۶

همواره دو گروه مؤمن و کافر در آیات ترسیم می‌گردد. در مقابل اهل الله آنان که کافرند در جهنم خواهند بود. اینان نیز مانند اهل بهشت در آتش جاودانند. در آن حال دوست دارند بمیرند تا عذاب تمام شود؛ اما نه مرگ برایشان خواهد بود، و نه عذابشان کاسته می‌گردد. حالشان نتیجه‌ی زندگیشان در دنیا است.

وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ۝ ۳۷

اینان در آن جا فریاد می‌زنند: خداوندا ما را از این جا بیرون آور تا اعمال صالحی جز آنچه پیش‌تر کردیم انجام دهیم. آیا چندان به شما عمر ندادیم تا کسی که اهل پند است پند گیرد؟! و هشداردهنده‌ای نزدتان نیامده بود؟! حال بچشید، که ستمکاران را یآوری نیست. ۳۷

معنای کریمه روشن است. اینان آن قدر در فشار و رنج هستند که از خدا می‌خواهند تا فرصت دیگری به آنها عطا شود. درخواستشان را از سویدای دل فریاد می‌زنند: ما را از این فشار خارج کن، فرصت دوباره‌ای به ما عطا کن تا طور دیگری عمل کنیم! پاسخ داده می‌شود: شما در دنیا به قدر کافی عمر کردید، اگر می‌خواستید راه خدا را انتخاب کنید، فرصتش را داشتید. پیامبران را نیز به سویتان فرستادم تا کمک‌حالتان باشند، اما نخواستید که عبرت بگیرید. حال نتیجه‌ی خودتان را می‌بینید. شما به خود ظلم کردید، و برای ظالمان یآوری نخواهد بود.

مطلبی که می‌توان در آن دقت کرد این است که آیا آنان که عمر کوتاهی دارند، و فرصتی برای تجربیات گوناگون در دنیا نداشته‌اند تخصصاً از آیه خارجند؟ چرا که در آیه فرمود: **أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ**.
نُعْمَرُكُمْ می‌تواند به معنای عمر طولانی عرفی باشد. به این معنا که آنان که در طفولیت و جوانی مردند مصداق آیه نباشند.
 بعید نیست که چنین باشد.

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝ ۳۸

خداوند دانای نهان آسمان‌ها و زمین است؛ او به نهان قلب‌ها آگاه است. ۳۸

خداوند متعال به قلوب شما نگاه می‌کند. اعمال ظاهریتان ممکن است مطابق با دورنتان نباشد، اما او با ظاهرتان کاری ندارد. او دانای مطلق است، غیبی برای او وجود ندارد، همه چیز برای او عیان و آشکار است. اهل دقت در **إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** یافته‌های مبارکی خواهند داشت.

آیات ۳۹ تا انتهای سوره:

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ۳۹

اوست که شما را در زمین جانشینانی قرار داد؛ هر که کافر شود، کفرش به ضرر خودش است؛ کفرشان جز بغضی شدید نزد پروردگارشان نمی‌افزاید؛ و کفر کافران جز خسران برایشان نمی‌افزاید. ۳۹

مقت:

مقایس: تدلّ علی شئاة و قبح.

التحقیق: هو البغض الشدید.

هر گروه از انسان‌ها جانشینان پیشینیان هستند. ایمان و کفر انسان به هستی لطمه‌ای نمی‌زند. اگر خداوند متعال انسان‌ها را دعوت به توحید می‌کند، صرفاً برای خودشان است. ایمان تنها راه حقیقی و دائم زندگی همراه با آرامش است. هر راه دیگری مدّتی انسان را آرام می‌کند، و دوباره تشویش‌ها و اضطراب‌ها به او هجوم خواهد آورد. درک وحدت حقیقی با هستی می‌تواند انسان را از منشأ توهّمات خارج کند. بنابراین کفر تنها خشم درونی و زیان مستمر به همراه خواهد داشت. وقتی انسان هستی را درست درک نکند، در مسابقه‌ی دنیا شرکت فعّال خواهد داشت؛ روشن است که نهایت این توهّم نرسیدن‌های پیاپی است. نرسیدن‌ها خود را به شکل خشم درونی نشان خواهد داد. و در نهایت زبانی دائم متوجّه صاحب آن خواهد شد.

توجّه فرمودید که مقت و خسران را در کافران معنا کردیم؛ هیچ‌کدام را به خداوند برنگردانیم. مقت همان‌طور که در لغت آمد به معنای بغض شدید است. روشن است که وجود آن در خداوند معنا ندارد، و آشکارا با توحید در تضادّ است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ٤٠

بگو: شریکانی را که به جای خدا می خواندید دیده اید؟! نشانم دهید چه چیزی روی زمین را خلق کرده اند! یا در خلقت آسمان ها شرکتی داشته اند؟! یا کتابی به ایشان داده ایم که بیّنه ای از آن داشته باشند! آری ظالمان به یکدیگر جز فریب وعده نمی دهند. ٤٠

در این کریمه حجّتی بر ناممکن بودن شریک برای خداوند بیان می گردد. می فرماید اگر خداوند شریکی داشته باشد، باید در امری شریک او باشد که قابل توجّه باشد. چه امری می تواند حائز توجّه باشد؟ آیه خلقت را بیان می کند. اگر شریکی برای او وجود داشته باشد باید چیزی را در هستی خلق کرده باشد. در زمین و آسمان جست و جو کنید، ببینید چیزی پیدا می کنید که کسی آن را خلق کرده باشد. روشن است که چیزی یافت نمی شود. بنابراین شریکی برای خداوند قابل تصوّر نیست.

سپس می فرماید اگر ما در کتابی که به سوی انسان ها نازل کردیم، دلیلی بر شراکت غیر خداوند هست، به آن استناد کنند. سراسر قرآن و کتب انبیاء بیان توحید است. بنابراین آن ها هیچ دلیلی بر شرکشان ندارند. رواج شرک در میان انسان ها به این جهت است که همدیگر را بر این باور بی ریشه کمک می کنند، و آگاهانه و ناخودآگاه یکدیگر را فریب می دهند.

پایان بندی کریمه بسیار قابل تأمل است. عهدمان بر این بود که مخاطب آیات را دیگران ندانیم، و هر آیه را متوجّه خود بدانیم. به زندگی خود نظر کنیم؛ سراسر آن را شرک فراگرفته است. اگر کسی بخواهد از این چرخه ی مشرکانه خود را برون افکند، همه مان تمام تلاشمان را می کنیم تا ناگاه او از این بازی متوهّمانه خارج نگردد! با هر ابزار عقلی و احساسی او را ترغیب به ماندن در تعلّقات می کنیم. خب این مصداق بارز بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا است. به خدا پناه می برم.

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أُمْسِكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ٤١

خدوند آسمان‌ها و زمین را از زوال نگاه می‌دارد؛ و اگر هنگام زوالشان باشد غیر از خدا احدی آن‌ها را نمی‌تواند حفظ کند. آری او بسیار بردبار و آمرزنده است. ٤١

چنان که بارها عرض شد توحیدی که در قرآن معرفی می‌شود، با آنچه در اذهان عموم هست تفاوت بسیار دارد. خداوند هستی را به‌سان سازنده‌ای نیافریده است و آن را به حال خود رها کند. افاضه‌ی هستی آن به آن به موجودات رخ می‌دهد. اگر لحظه‌ای این فیض منقطع گردد، موجودی باقی نخواهد ماند. این کریمه‌گریزی به توحید حقیقی قرآنی است. او آسمان‌ها، زمین، و هرچه در آن است را آفریده است، و هر آن، این خلق نو می‌گردد. بنابراین او است که همه‌ی موجودات را از زوال و نابودی با افاضه‌ی وجود حفظ می‌کند. اگر این فیاضیت منقطع گردد، کسی باقی نخواهد ماند تا بخواهد خود یا دیگری را از هلاک حفظ نماید. این مطلب حق و برهانی به اقتضای عالم ماده پوشانیده شده است. و به تعبیری ادق، جهات عدمی را از موجودات پوشانیده است.

الرّضا (ع): نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَخُلَفَاؤُهُ فِي عِبَادِهِ وَ أَمَنَّاؤُهُ عَلَى سِرِّهِ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ وَ أَعْلَامُهُ فِي بَرِيَّتِهِ بِنَا يُمْسِكُ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ بِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَ يَنْشُرُ الرَّحْمَةَ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ مِنَّا ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ وَ لَوْ خَلَّتْ يَوْمًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۴۷۲ / بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۵

امام رضا (ع) فرمود: ما حجت خدا در روی زمین و خلیفه‌ی او در میان بندگان و امین اسرار خدا و کلمه‌ی تقوی و دستاویز محکم و گواهان خدا و نشانه‌های او در میان مردم هستیم. به واسطه‌ی ما خداوند آسمان‌ها و زمین را از ریزش نگه می‌دارد. به واسطه‌ی ما باران می‌بارد و رحمت خدا پراکنده می‌گردد. زمین هیچ‌گاه از یکی از ما خالی نخواهد بود؛ آشکار باشد یا پنهان. اگر زمین یک روز خالی از حجت باشد، اهلیش را مانند دریا فرو می‌برد.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِدْحَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ٤٢

به خدا سوگندهای محکمی خوردند که اگر بیم‌دهنده‌ای سوبشان آید، از همه‌ی اُمّت‌ها هدایت یافته‌تر خواهند بود. اما هنگامی که بیم‌دهنده‌ای سوبشان آید، جز رمیدنشان فزونی نیافت. ٤٢

بهانه‌جویی بی‌ایمانان پایانی ندارد. وقتی پیامبری در بینشان نیست، سوگند می‌خورند که اگر پیامبری برایشان می‌آمد، حتماً راه هدایت را برمی‌گزیدند؛ و آن‌چنان در مسیر هدایت الهی گام برمی‌داشتند که در میان همه‌ی اقوام هدایت یافته‌تر بودند. اما وقتی خداوند متعال پیامبران را به سوبشان روانه می‌کرد، بر گمراهی و نفرتشان افزوده می‌شد! دلیل مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا این است که پیامبران با باورهای نادرست مردم مقابله می‌کردند. دست کشیدن از باورهایی که عمری را به آن مشغول بودند بسیار دشوار می‌نمود؛ بنابراین در مواجهه با انبیاء گمراه‌تر می‌شدند.

اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ٤٣

این‌ها همه به خاطر تکبرشان در زمین، و نیرنگ‌بازیشان بود. نیرنگ فقط دامن صاحبش را می‌گیرد. آیا منتظر چیزی غیر از سنت پیشینیان هستند؟! در سنت الهی هیچ‌گاه دگرگونی نخواهی یافت، و هم‌چنین در سنت الهی تغییری نخواهی یافت. ٤٣

عَلَّتْ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا در این کریمه بیان می‌شود. دو عامل در آیه شمرده می‌شود: اول این‌که متکبران؛ دوم این‌که دائماً مشغول خدعه و نیرنگ در دنیاپرستی می‌باشند. نیرنگ‌های آنان در دنیا تنها خودشان را گرفتار می‌کند. گمان می‌کنند که با خدعه از دیگران پیشی می‌گیرند و در دنیا پیشتاز می‌شوند؛ گرچه ممکن است زمان کوتاهی نیز خوش باشند، اما در نهایت ثمری جز افسردگی و ملال نخواهد داشت.

سنت الهی ثابت است، اگر خدا را انتخاب می‌کردند و در مسیر او پایمردی داشتند هدایت می‌شدند. معلوم است که با تکبر و سبقت گرفتن در دنیا از هدایت دور و به سوی هلاکت خواهند رفت.

آری راه خدا با تکبر و دنیاپرستی جمع نمی‌شود، تا انسان آلوده‌ی به این اوصاف است نمی‌تواند انس واقعی با خدا داشته باشد. سنت خدا همین است و تخلف پذیر نیست. باید طی طریق کرد: ره چنان رو که رهروان رفتند.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ٤٤

آیا در زمین سیر نمی‌کنند تا عاقبت پیشینیان را نظاره کنند؟! آن‌ها از اینان توانمندتر بودند. هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین خداوند را عاجز نمی‌کند. آری او بسیار دانا و توانا است. ٤٤

اگر اهل عبرت گرفتن باشید، در حال پیشینیان مطالعه و دقت خواهید کرد. خواهید دید که سرانجام ناباوری آن‌ها را به کجا کشاند. آن‌ها از شما توان بیشتری داشتند؛ اما همگی هلاک شدند. خداوند قاهر مطلق است؛ هیچ کس هر چه قدر هم که قدرت و تمکن داشته باشد نمی‌تواند او را عاجز نماید. نمونه‌اش فرعون با آن همه قدرت در زمین! بدانید که تنها او عالم حقیقی و قادر مطلق است.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا ٤٥

اگر خداوند مردمان را به آنچه کرده‌اند مؤاخذه می‌کرد، هیچ جنبنده‌ای بر زمین باقی نمی‌ماند. اما تا زمانی معین مهلتشان داد. هنگامی که اجلشان برسد، خداوند به حال بندگانش بینا است. ٤٥

باری اگر خداوند می‌خواست مردم را به بدی‌هایشان بگیرد، کسی روی زمین باقی نمی‌ماند. اما سنت الهی بر امهال است. هر موجودی انجामी دارد، و در این سیر متوقف نخواهد شد. حال بدانید که اگر خداوند اراده نکرده است در دنیا کسی را عقوبت کند، به حالتان آگاه است. عدم عقوبت نشان‌دهنده‌ی غفلت او از مخلوقات نیست، بلکه سنت الهی بر این امر تعلق گرفته است.

در فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا لطافتی نهفته است. گفته نشد پس از رسیدن اجل مسمی آنها را عذاب خواهد کرد و ...، بلکه فرمود او حال دل بندگانش را می‌داند. همه گنهکاریم اما کار با خدایی است که رحمن است و رحیم.